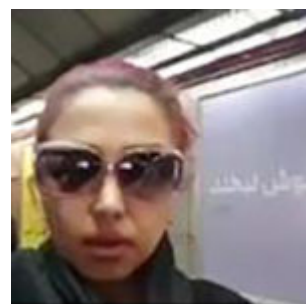


موج تازه‌ی بازداشت زنان معترض به حجاب اجباری در تهران

(برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره‌ی ۹۴، یونی ۲۱۰۹)

فرشته دیدنی، زنی که سایر زنان ایرانی به چالش «برداشتن حجاب در متروها» دعوت کرده بود به گفته‌ی پدرش بازداشت شده است. او در این چالش عکس مژگان کشاورز را با خود به خیابان برده و خواستار آزادی همه‌ی معترضان به حجاب اجباری شده بود. مژگان کشاورز اکنون در بازداشت است. ناهید شقاقی زن دیگری است که در روزهای اخیر به اتهام پیاده‌روی بدون حجاب بازداشت شده است. این زنان عضو کمپین چهارشنبه‌های سفید هستند.



همچنین بر اساس گزارش‌های رسیده، به صبا کرد افشاری که در جریان اعتراضات سراسری مرداد ماه ۹۷ در رابطه با گرانی و تورم به همراه حدود ۵۰ تن دیگر بازداشت و به زندان قرچک ورامین منتقل شده بود و روز ۱۱ خرداد دوباره بازداشت شده است، اتهام «پیاده‌روی بدون حجاب» تفهیم شده است.

پیش از این در اردیبهشت سال جاری، مژگان کشاورز معروف به مایا یکی از زنان معترض به حجاب اجباری بازداشت شد.

او به همراه یاسمن آریانی و مادرش منیره عربشاهی از فعالان معترض به حجاب اجباری در کمپین چهارشنبه‌های سفید بودند. آن‌ها در یکی از اقدامات خود در مترو به زنان با حجاب گل هدیه دادند و از آن‌ها دعوت کردند که علیه زنانی که حجاب نمی‌خواهند رفتار نکنند.

نگرانی مقامات ایران در باره‌ی حجاب زنان دیگر از «بدحجابی» فراتر رفته و اکنون به نگرانی برای «بی‌حجابی» رسیده است. به همین دلیل است که حالا دیگر در اخبار مربوط به برخورد با زنان به دلیل حجاب،

از عبارت بی‌حجابی بیشتر استفاده می‌شود. جانشین معاون حقوقی و امور مجلس نیروی انتظامی گفته که امروز نیروی انتظامی نه با بدحجابی بلکه با بی‌حجابی برخورد می‌کند.

در چند سال اخیر به دلیل فراگیرتر شدن اعتراضات زنان علیه حجاب اجباری، مقاومت زنان از حد بدحجابی فراتر رفته و بنا بر گزارش‌ها، نه تنها عده‌ای از آنان رسماً در کمپین‌های ضدحجاب اجباری فعال شده‌اند و در قالب حرکتهای اعتراضی دختران خیابان انقلاب یا چهارشنبه‌های سفید مبارزه می‌کنند، که تعداد زیادی از آنها به عنوان شهروندانی عادی در اماکن عمومی، خیابان‌ها، خودروها و کافیشاپ‌ها و رستوران‌ها، روسری خود را از سر برمی‌دارند.

بر اساس تبصره‌ی ماده‌ی ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی، زنانی که بدون حجاب در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند، به حبس از ۱۰ روز تا ۲ ماه یا از ۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار ریال جزای نقدی محکوم می‌شوند.

به گفته‌ی سلیمان ملک‌زاده، معاون حقوقی و امور مجلس نیروی انتظامی، اگر فردی در ملأی‌عام مرتکب رفتاری شود که قانون‌گذار آن را جرم دانسته، نیروی انتظامی به عنوان ضابط دست‌گاه قضایی موظف است با جرم مشهود برخورد کند. به این ترتیب نیروی انتظامی مبارزه با حجاب اجباری را که در ایران حاکم است، معادل «فساد و فحشا» دانسته است. «تشویق به فساد»، «عدم رعایت حجاب شرعی» و «تظاهر به عمل حرام» اتهاماتی هستند که زنان معترض به حجاب اجباری با آنها روبه‌رو می‌شوند.

سازمان عفو بین‌الملل مجرم‌انگاری زنان به دلیل عدم انتخاب حجاب شکلی افراطی از تبعیض جنسیتی و نوعی رفتار بی‌رحمانه، غیرانسانی و ترذیلی خوانده که به کرامت انسانی زنان آسیب می‌رساند.

این سازمان مقامات ایرانی خواسته است، از آزار و تعقیب قضایی و حبس زنانی که در مقابل این بی‌عدالتی ظالمانه می‌ایستند دست بردارند.

□□□□ □□ □□□□□□ □□□□ □□ □□□□ □□□□ □□□□□□ □□□□ □□

تا کنون بسیاری از زنان و مردان معترض به حجاب اجباری بازداشت

شده و احکام زندان و جریمه نقدی دریافت کرده‌اند.

نرگس حسینی، شاپرک شجرزاده، مریم شریعتمداری، یاسمن آریانی از جمله‌ی این افراد هستند. همچنین نسرين ستوده وکیل سه نفر از این دختران خیابان انقلاب نیز پس از بازداشت متهم به «تشویق به فساد و فحشا» از طریق وکالت پرونده‌ی دختران خیابان انقلاب، گل گذاشتن بر روی دکل‌های پست (جای که دختران خیابان انقلاب بر بالای آن روسری‌های خود را از سر برداشتند) شده و برای این اتهام به ۱۲ سال زندان تعزیری محکوم شده است.

طرح «ناظر»

ماه گذشته ماجرای ارسال پیامک برای دارنده‌گان خودرو برای مراجعه به پلیس امنیت و تجمع تعداد قابل توجهی از شهروندان در خیابان وزرای تهران خبرساز شد. ملکزاده از نام این طرح هم پرده برمی‌دارد: طرح «ناظر» که به گفته‌ی او در برخورد با بی‌حجابی در وسایل نقلیه با هماهنگی مراجع قضایی و در پی مطالبات مردمی آحاد جامعه خصوصاً «خانواده‌های شهدا» کلید زده شده است و چنانچه راننده‌گان یا سرنشینان یک خودرو «کشف حجاب» کرده باشند، در ابتدا برای آن‌ها پیامک ارسال می‌شود تا به پلیس امنیت اخلاقی مراجعه کنند.

به گفته‌ی جانشین معاون حقوقی و امور مجلس نیروی انتظامی، پس از مراجعه‌ی افراد نیروی انتظامی موظف به بررسی موضوع است تا «تعمدی» بودن یا نبودن آن مشخص شود و اگر به گفته‌ی این مقام انتظام فرد «متجری» باشد، پلیس پی‌گیری می‌کند و تعهدات لازم را از افراد می‌گیرد و در صورت تکرار برای تصمیم‌گیری به مراجع قضایی معرفی می‌شود.

□□□□□□ □□ □□□□□□ □□ □□□□□□ □□ □□□□□□ □□ □□□□ □□□□ □□□□

دختران خیابان انقلاب و ظهور نسل جدید کنشگران اجتماعی (مقاله اول)

(برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره 94 - یونی 2019)

نوشین احمدی خراسانی

پیش از آغاز حرکت دختران- خیابان- انقلاب، شاید بسیاری از ما تصور نمی‌کردیم که نسل جدید زنان بتواند در چنین ابعادی جنبش زنان را به تحرک وادارد و بار دیگر گفتمان حقوق برابر زنان را در افکار عمومی به شکلی گسترده مطرح سازد. ایجاد چنین موجی به این پرسش راه می‌برد که در زیر پوست شهر چه اتفاقی روی داده است؟ آیا این دختران



جوان همان دخترانی هستند که ما آن‌ها را حاصل دوران سرکوب می‌دانستیم که با توجه به شرایط امنیتی پس از جنبش سبز، دیگر حاضر به پرداخت هزینه‌های فعالیتهای جمعی نیستند. آیا این‌ها همان دخترها هستند که وظایف حداقلی‌شان در یک انجمن یا حضور در جلسات را به خاطر هر کار کوچک فردی‌شان (مثل وقت آرایشگاه برای مونی‌کور ناخن) پشت گوش می‌انداختند و با شناختن ویژه‌گی‌های کار جمعی، فعالیت جمعی و نهادی را اغلب مختل و گاه حتا به بن‌بست می‌کشاندند؟ آیا این دختران همان‌هایی هستند که فکر می‌کردیم می‌خواهند بدون طی کردن راه طولانی و مشقت‌بار ایجاد نهادها و تقویت جامعه مدنی، خیلی راحت و سریع به خواسته‌هایشان برسند؟ آیا همان‌هایی هستند که تصور می‌کردیم «فردیت»‌شان چنان شکل گرفته که گاه به نظر می‌رسد هر آنچه را نفع شخصی می‌دانند «حق زنان» تلقی می‌کنند؟ این دختران آیا همان نسلی هستند که به قول شهلا شرکت: «در هجوم محرک‌های زمان خود نه انگیزه‌ی نسل پیشین را دارند و نه حرف و هدفی مشترک با آن‌ها... شماری از جوانان بی‌انگیزه با پرسش‌ها و خواهش‌های بی‌شماری...؟ آیا آن‌ها همان نسلی هستند که «که هر روز ساعت‌هایی از زنده‌گی را به گشت و گذار در پیام‌های سطحی می‌گذرانند اما اوراق نشریه‌ای جدید برای‌شان کسالت‌آور است»؟ (1)

گر چه می‌توان فهرست این گلایه‌ها را که معمولاً هر نسلی با نسل پس از خود دارد، به همین ترتیب ادامه داد، اما ذکر همین چند مورد شاید کافی باشد که ما نسل پیش‌تر، از خودمان بپرسیم چه‌طور شد؟ از این نسل جوان، حرکت نوپدید دختران خیابان انقلاب سر برآورد؟ آیا ما در موردشان اشتباه می‌کردیم، یا آن‌ها پرورده شرایطی دیگرگونه‌اند و در نتیجه، انگیزه‌ها و روش‌های مبارزاتی‌شان با انگیزه‌ها و منش و روش و ارزش‌های ما متفاوت است؟ □

ظهور نسل جدید کنش‌گران زن □

واقعیت این است که اگر منصفانه و عمیق‌تر بنگریم نسل جدید زنان با مختصاتی متفاوت از ما رشد کرده و کنش‌هایش را نیز متناسب با آن سازمان داده است. ظهور گوشی‌های هوشمند، شبکه‌های اجتماعی را به همراه اینترنت در یک موبایل کوچک دستی، در اختیار همه‌گان قرار داده و در دنیای □□ «جهانی شده» به طرفه‌العینی او را در هر مکانی که زنده‌گی می‌کند با بقیه‌ی نقاط دنیا مرتبط می‌سازد. □ به این ترتیب دیگر برای اظهار نظر و ارتباط و تهیه‌ی فیلم و عکس، احتیاج به کامپیوتری برای تایپ یا □ دوربین فیلم‌برداری و عکاسی نیست زیرا همه‌ی این امکانات در جعبه‌ی بسیار کوچکی به نام موبایل □ که همه جا می‌توان آن را با خود حمل کرد اتفاق می‌افتد. این تحول بزرگ نه تنها بر ابعاد مختلف زنده‌گی □ نسل جدید ایرانیان تأثیری عمیق و گسترده گذاشته بلکه ساختارهای کنش‌گری فعالان جنبش‌های □ اجتماعی را نیز دگرگون کرده است. در واقع گوشی‌های هوشمند که حامل انواع اپلیکیشن‌های □ ارتباطی‌اند، صرفن «ابزار» نیستند که مثلن کنش‌گران اجتماعی از آن‌ها برای بازتولید همان روش‌های □ پیشین که نسل گذشته به کار می‌گرفت استفاده کنند، بلکه این ابزارها اساس ساختار و شیوه‌ی □ مبارزاتی را تحت تأثیر قرار داده است. اگر در جنبش سبز، این گوشی‌ها (که امکان فیلم‌برداری را □ به وجود آورد) در ساختار خبررسانی و روزنامه‌نگاری تغییر ایجاد کرد و پدیده‌ی «شهروند خبرنگار» را متولد □ کرد، اکنون با دسترسی همه‌گان‌تر به این گوشی‌ها (به دلیل پایین آمدن قیمت‌شان در سال‌های اخیر)، □ این بار مجموعه‌ی روابط و ساختارهای کنش‌گری اجتماعی را در مسیر تازه‌ای قرار داده است. چه بسا □ به همین دلیل است که شیوه‌ها و اساس فعالیت‌های نسل جدید نسبت به کنش‌گری ما در 20 یا 30 □ سال گذشته، آن‌قدر متحول شده که می‌توان از ظهور «نسل جدید کنش‌گران اجتماعی» خبر داد. □

ما متعلق به نسلی از کنش‌گران اجتماعی هستیم که فاصله‌ی فکر کردن

به کنش اجتماعی تا عملی و عمومی کردن‌اش، ماه‌ها و گاه سال‌ها به درازا می‌کشید، ولی برای این نسل با توجه به تحولات تکنولوژیک، فاصله‌ی فکر و حرکت تا عمومی کردن‌اش، به روز و ساعت رسیده است. ما برای اجرای یک حرکت اعتراضی کوچک، با تلفن و ایمیل هم‌دیگر را خبر می‌کردیم و در خانه یا دفتر انجمن‌های‌مان، دور هم «جمع» می‌شدیم تا بتوانیم آن حرکت را به صورت «هماهنگ و جمعی» پیش ببریم، ولی این نسل اساس نیازی به مکان یا انجمنی برای «جمع شدن» ندارد؛ زیرا کنش اعتراضی‌اش را به جای «جمع‌ها»، در شبکه‌های اجتماعی شکل می‌دهد. او برای خلق یک کنش اجتماعی جمعی، «منفردن» در خیابان، در محل کار، در مترو و در مسیر راه خانه‌اش به یاری گوشی همراه‌اش، ایده‌ای را که در سر دارد مطرح یا ایده‌ای را که هم‌شبکه‌ای‌اش مطرح کرده است، خیلی ساده با «تکرار» یا افزودن نشانه‌ای به آن، «رری‌توویت» و «اشتراک گذاری» و «فوروارد» می‌کند و با ایجاد یک «هشتگ»، هماهنگ و «جمعی»‌اش می‌کند، و در زنجیره‌ای از این شبکه‌ها، افکار عمومی و دولت‌مردان را تحت تاثیر قرار دهد. بنابراین این نسل برای فعالیت حول ایده‌ای خاص، دیگر خودش را محتاج گذشتن از دالان طولانی شکل‌دهی به یک گروه و تشکل در دنیای واقعی نمی‌بیند و به این ترتیب به لحاظ کمی کنش‌گری، عمومیت بیشتر یافته و به نوعی «انبوه سازی» شده است. از سوی دیگر به لحاظ کیفی نیز کنش‌گری، به نوعی تصویری‌تر، نمایشی‌تر، و به غایت «فردمحور» شده و «تکرار» در آن به عنصری مهم تبدیل شده است.

دو دهی پیش وقتی که ما برای اعتراض به یک مورد تبعیض‌آمیز، مقاله‌ای اعتراضی یا بیانیه‌ای می‌نوشتیم، برای نگارش متن آن بیانیه که همه امضاءکنندگان‌اش بتوانند نظر و ایده‌ی خود را در آن ببینند روزها و گاه هفته‌ها وقت می‌گذاشتیم و بعد هم روزهای متوالی برای جمع‌کردن امضا صرف می‌کردیم و اگر خوش‌اقبال هم می‌بودیم و تعداد امضاها پای بیانیه زیاد می‌شد آن وقت برخی روزنامه‌ها و رسانه‌های «مهم» آن‌را بازنشر می‌کردند، تازه می‌توانستیم به گوش سنگین دولت‌مردان تلنگری بزنیم و آن‌ها را اندکی به پاسخ‌گویی واداریم. اما امروز مثلن صد نفر از نسل جدید کنش‌گران اجتماعی، در اعتراض به معضلی اجتماعی، هر کدام با انگیزه‌های خاص خود، یک یا چند خط توویت می‌کند، عکسی با دو کلمه و یا طرحی بدون کلمه در اینستاگرام‌شان می‌گذارند و در نهایت با یک «هشتک» آن‌ها را به هم پیوند می‌دهند و بیانیه‌ای خلق می‌کنند که می‌تواند دولت‌مردان را به پاسخ‌گویی بکشانند. یا هر کدام از این کنش‌گران با توویت یک پاراگراف، جنبه‌ای از موضوعی خاص را بیان

می‌کنند، و در انبوه این نوشتن‌ها (که هر کدام به زاویه‌ای از آن مساله می‌پردازند) در واقع، مقاله‌ای جمعی و اعتراضی می‌آفرینند. □

دور زدن واسطه‌ها □

گسترش شبکه‌های اجتماعی و دسترسی ارزان و آسان به آن، سبب شده که کنشگران جدید در □ بسیاری از امور بتوانند نیازهای اجتماعی‌شان را «بی واسطه» با افکار عمومی در میان گذارند. برای □ مثال آن‌ها برای رسیدن به خواسته‌های‌شان دیگر نیازی به «واسطه»هایی همچون: گروه، حزب، □ سازمان، جناح سیاسی، یا سایت و روزنامه و مجله احساس نمی‌کنند چون می‌توانند خبرها، ایده‌ها و □ مطالبات‌شان را شخص و بدون واسطه، در شبکه‌های اجتماعی با دیگران به اشتراک گذارند. این امر □ سبب شده که برای این نسل همه چیز به موضوعی «فردی»، «شخصی شده» و «بی واسطه» تبدیل □ شود. اگر ما «حقوق زنان» را به «واسطه»ی مشکلات موجود زنان و فراتر از خواسته‌ها و مشکلات صرفن □ شخصی‌مان مطرح می‌کردیم، در کنشگران و فعالان نسل جدید زن، «حقوق زنان»، بی‌واسطه و □ شخصی (با محوریت «خود») مطرح می‌شود؛ تا آن جا که گاه حتا مرز میان «منافع شخصی» یک □ کنشگر زن با «حقوق زنان» کمرنگ می‌شود. این بی واسطه‌گی در منش جدید کنشگری، بسیاری از □ مرزها را کمرنگ و گاه پنهان کرده است، از جمله مرز میان «مدنی و سیاسی»، «مجازی و واقعی»، □ □ «جهانی و محلی»، «داخل و خارج کشور» و... تا آن جا که گاه می‌بینیم حکومت برای سرکوب حرکت □ هایی مانند دختران خیابان انقلاب و یا تجمع‌های رری‌تویت شده در بیش از هفتاد شهر در دی ماه ۱۳۹۶، □ به راحتی آن را به «خارج» متصل می‌کند.

اما کمرنگ شدن مرز «مجازی و واقعی» به این معنا نیست که مبارزات نسل جدید کنشگران، صرفن به □ دنیای دیجیتال و مجازی محدود است بلکه با توجه به اثری که تکنولوژی‌های ارتباطی بر زنده‌گی ما □ ایرانیان داشته، منش‌ها و روش‌های نوپدیدی را در میان نسل جدید کنشگران به وجود آورده است که از □ محدوده‌ی فضای مجازی عبور می‌کند و بیشتر از هر چیز بر منش و روش و شیوه مبارزاتی آن‌ها در □ □ «فضای واقعی» تاثیر می‌گذارد. □

و اما اگر فعالیت‌های نسل ما عمدتن «قایم به جمع»، «با واسطه»، «نوشتاری»، «بلند مدت»، «ادامه □ دار»، «منسجم»، «ائتلافی» و «دیربازده» بود، اما فعالیت‌های نسل جدید زنان با توجه به گسترش و □ نفوذ تکنولوژی‌های جدید ارتباطی، عمدتن «قایم به فرد»، «بی‌واسطه»، «تصویری»، «کوتاه مدت»، «منقطع»، «پراکنده و سیال»،

«شخصی»، «متکثر» و «زودبازده» است؛ نشانه‌های این منش و روش‌ها را می‌توان در حرکت «دختران خیابان انقلاب» و دیگر حرکت‌های اخیر اجتماعی مشاهده کرد. هر کدام از کنشگران این حرکت، به صورت فردی و تحت تاثیر انگیزه‌های شخصی تصمیم می‌گیرد تا ایده‌ی اولیه (تصویر ویدا موحد) را «تکرار» و به نوعی در فضای شهری «ری توییت» کند، بدون آن که لزومن در تصمیم‌گیری برای شکل‌گیری ایده‌ی اولیه، نقشی داشته باشد و یا دیگر کنشگران این حرکت را بشناسد. از سوی دیگر، کنشگر این نسل، چون که لازم نیست برای تاثیرگذاری حرکت‌اش، قبل و بعدش کار خاصی انجام دهد، یک حرکت «منقطع» و طبعن «کوتاه مدت» را به نمایش می‌گذارد و سپس دنبال کار خود می‌رود. هم از این روست که این کنشگری به جای آن که مبتنی بر «افراد خاص» (یا شاخص) باشد مبتنی بر کنشگرانی سیال، پراکنده و گمنام است. طرفه این که، تکرار و رری توییت ایده‌ی اولیه، و خلق یک «تصویر» جدید که بر تن و بدن فرد سوار شده است، با هشتکی به هم پیوند زده می‌شود و در عین «پراکنده‌گی»، اعتراضی «جمعی» و تاثیرگذار را به نمایش می‌گذارد. بدون آن که مجبور باشد به طور فیزیکی با دوستان و هم‌فکرانش دور هم جمع شده باشد و برای چنین حرکتی، تصمیم جمعی گرفته باشند.

گفتن ندارد که هدف این یادداشت کوتاه، ارزش‌گذاری یا نمره دادن به ویژه‌گی‌های هیچ‌یک از فعالان نسل قدیم و جدید نیست بلکه صرفن تاکید بر این واقعیت است که طی سال‌های اخیر جامعه‌ی ایران به راستی شخم زده شده و تغییراتی اساسی رخ داده که به تبع آن نسل جدیدی از کنشگران اجتماعی را با روش و منش خاص خود آفریده است. در عین حال منظور این هم نیست که دختران نسل جدید، همه‌گی چنین‌اند و شیوه‌ها و منش‌های مبارزاتی پیشین دیگر هیچ کاربردی ندارد، بلکه منظور این است که روش‌های قدیمی، کمتر می‌تواند نسل جدید زنان را به خود جذب کند و آنان را در یک کنش دسته جمعی به حرکت درآورد. از این رو است که وقتی من و امثال من که متعلق به نسل گذشته‌ایم، می‌خواهیم بر طبق «عادت» مان روش‌های قدیم را پیش بگیریم ممکن است از همراهی نکردن نسل جدید زنان سرخورده و دچار ناامیدی شویم. ما برای فعالیتی که محورش قایم به «جمع» بود هزینه می‌پردازیم، اما این نسل جدید برای فعالیت‌هایی که محورش «خود» و در پیوند با «خواسته‌ای فردی» است اما در یک افق جمعی قرار می‌گیرد، حاضر به پرداخت هزینه است. همین است که گاهی فعالیت آن‌ها به دلیل «بی‌واسطه‌گی» اش، «خودمحورانه» و گاه «خودنمایانه» جلوه می‌کند که صدالبته «نمایشی بودن» و گاه «تصویری» بودنش به این مساله دامن

میزند. به یاد بیاوریم که سه دهی پیش، روش فعالیت و کنشگری نسل ما نیز برای نسل پیش، کمی غریب و «خودنمایانه» بود. امروز هم شاید برای نسل ما ویژه‌گی‌های این نسل، گاه غریب جلوه کند، در صورتی که به راستی بخش لاینفک از ساختار کنشگری معاصر است. (2)

در واقع ما محصول شرایط زمان خود بودیم و به دلیل ساختارها و نوع ابزارهایی که در آن دوره وجود داشت، کنشگری‌مان اساساً «با واسطه»های متعدد و متناسب با ابزارهای موجود آن زمان می‌توانست به فشار اجتماعی برای تغییر تبدیل شود، یعنی هر یک از ما با واسطه‌ی گروه و انجمن (تشکیلات‌مان) فعالیت می‌کردیم، گروه‌های‌مان، «واسطه»ای برای شکل دادن به ائتلاف‌ها بودند و در نهایت به «واسطه»ی ائتلاف‌های بزرگی که شکل می‌دادیم، مطالبات زنان را به فشار اجتماعی- سیاسی بر دولت‌مردان تبدیل می‌کردیم. به این اعتبار، دور زدن این واسطه‌ها به صورت «فردی» (با توجه به ساختارهای موجود آن زمان) امکان‌پذیر نبود، که اگر هم بود تاثیرگذار نبود. ولی این نسل محصول ساختارهای جدیدی است که امکان گذر از «واسطه»ها را برایش فراهم ساخته است. (3)

انطباق ساختارهای جدید کنشگری با فضاها و امنیتی

گسترش و مشروعیت این ساختار جدید کنشگری، از قضا ناشی از شرایط امنیتی حاکم بر جامعه نیز هست، چرا که همه‌ی هم و غم نیروهای نظامی امنیتی تا کنون سرکوب همین واسطه‌ها بوده است تا بتوانند جریان کنش اجتماعی و در نهایت طرح مطالبات و روند تغییرات را متوقف سازند. اما با این ساختار جدید کنشگری، نیروهای نظامی نمی‌دانند دقیقاً کجا را هدف قرار دهند زیرا ساختارهای کنشگری جوانان، به شدت شخصی و «قائم به فرد» و در عین حال «انبوه سازی‌شده» است و به اندازه‌ی تک تک افراد جامعه ظرفیت و گسترده‌گی و تکرار دارد. بنابراین سرکوب و کنترل چنین پهنه‌ی رنگارنگی، به ساده‌گی امکان‌پذیر نیست. قبلن می‌شد انجمن و گروهی را که واسطه‌ی کنشگری عده‌ی بسیاری در جامعه است متلاشی کرد و به وسیله‌ی سرکوب آن گروه یا سازمان، بخش بزرگی از افراد و کنشگران گرداگرد آن را زمین‌گیر کرد و به حاشیه راند ولی این بار دست‌گیری کنشگر اجتماعی، عمدتاً دست‌گیری خود آن فرد است و نه لزوماً دست‌گیری یک گروه و یا حلقه و واسطه‌ای از یک شبکه‌ی به هم پیوسته (4) به ویژه آن که همین ساختار جدید کنشگری، از آنجایی که مانند نسل قدیم کنشگران، بر «اسم و رسم» آنها سوار نیست و کنشگران‌اش موقتی و سیال و پراکنده‌اند پس می‌توانند «گم‌نام» بمانند؛ بنابراین در مجموع این

کنش‌ها کنترل پذیری کم‌تری دارند و سرکوب‌اش را برای نیروهای نظامی دشوارتر می‌کند، به ویژه آن که حداقل در داخل کشور بسیاری از فعالان با نام‌های مستعار فعالیت می‌کنند.

هر چند همین «بی واسطه» بودن حرکت‌های کنش‌گران جدید اجتماعی و نیز «گم‌نامی کنش‌گران‌اش»، این امکان را نیز از سوی دیگر فراهم می‌سازد که افراد و یا جریان‌های سیاسی خاص (در داخل یا خارج کشور)، معنای سیاسی خاص خود را به قامت این حرکت‌ها بپوشانند و قطبی سازی‌های رایج و سنتی (مثلن «اصلاح طلبی/ انقلابی» و...) را بر آن تحمیل و در نهایت در صدد آن باشند که به نفع تفکر سیاسی خود آن را خرج کنند.

از سوی دیگر در ظاهر به نظر می‌آید که ساختار حرکت‌های این کنش‌گران (و «بی واسطه‌گی»شان)، به نوعی توده‌وار است و قابلیت جذب رهبران پوپولیست را دارا است. اما به رغم این ظاهر، باید متوجه باشیم که این نوع کنش‌گری جدید مبتنی بر طرح خواسته‌های شخصی و قائم به فرد است و به انگیزه‌های فردی و متنوع تک تک کنش‌گران‌اش گره خورده است، بنابراین با ساختارهای کلاسیک حرکت‌های توده‌وار (پوپولیستی) که مطالبات و شعارهای توده‌ها «با واسطه»ی رهبران کاریزماتیک و یا توسط «مفاهیم انتزاعی و کلان روایت» (هم‌چون اسلامیت، ایرانیت و انواع مدینه‌های فاضله) شکل می‌گرفت، تفاوت دارد. از این رو حرکت‌های کنش‌گران نسل جدید، احتمالن تحت تاثیر «رهبرانی» که با بهره‌گیری از گم‌نامی کنش‌گران‌اش می‌خواهند سکان آن را به دست بگیرند و به سمت و سوی سیاسی مورد نظر خود ره‌نمون کنند، قرار نمی‌گیرد و عملن چنین رهبری‌هایی را خنثا می‌کند.

از سوی دیگر کنش‌گر نسل جدید، واسطه‌هایی هم‌چون اصلاح‌طلبی، انقلابی‌گری، براندازی و... را نیز دور می‌زند و مثلن زمانی در دوران انتخابات با انگیزه‌های کاملن شخصی - و نه لزومن به خاطر حمایت از فلان فرد یا جناح سیاسی- حرکت‌های انتخاباتی به نفع خود می‌سازد و در زمانی دیگر برای طرح و خواسته‌های شخصی‌اش کل نظام سیاسی را به پرسش می‌گیرد. (5)

به لحاظ سیاسی نیز تنوع کنش‌گران هر حرکت می‌تواند به اندازه تک تک افراد حاضر در آن، گسترده باشد؛ از برانداز و انقلابی و اصلاح‌طلب و مشروطه‌خواه تا محافظه‌کار و ضداعتدال و حتا حامی احمدی‌نژادی... از این رو است که تلاش برخی کسان برای آن که مثلن حرکت دختران خیابان انقلاب یا حرکت‌های کارگران و یا اعتراضات سپرده‌گذاران مال‌باخته، و

حتا مجموعه‌ی تجمع‌های اعتراضی دی ماه ۱۳۹۶ را (که جمله‌گیشان نه لزومن حرکت‌های خودجوش کلاسیک - مثل شورش یا انقلاب- بلکه حرکت‌هایی حاصل این نوع کنش‌گری جدید هستند) در قالب گفتمان‌های رایج و دوقطبی «برانداز و انقلابی/ اصلاحات» یا «لایک/ اسلامی»، «این جناح/ آن جناح»، «سلطنت/ ولایت وفقیه» و... جای دهند، نمی‌تواند تحلیلی واقع‌گرا از آن‌ها ارائه کند. چرا که جامعه‌ی ایران حداقل همه‌ی این انواع «واسطه‌ها» و «روش‌ها» را طی همین چهار دهه‌ی اخیر تجربه کرده و تقریباً هیچ‌کدام آن را به تحقق مطالبات‌اش نرسانده است. بنابراین به نظر می‌آید که مسالهی مرکزی این حرکت‌ها، انقلاب و براندازی، یا اصلاحات و یا سرکار آوردن این جناح و آن جناح، یا این فرد و آن فرد، و یا اسلام و غیراسلام نیست، بلکه نسل جدید جامعه از این پس می‌خواهد پاسخی صریح و سریع در برابر مطالبات‌اش که در زنده‌گی روزمره‌اش واقعن تاثیر دارد، دست یابد. □

سخن آخر این که حرکت‌های اخیر از جمله حرکت دختران خیابان انقلاب، از زمره‌ی حرکت‌های جامعه‌ی مدنی جدید محسوب می‌شوند ولی از آن‌جا که بی واسطه عمل می‌کنند، «مرز میان کنش مدنی و سیاسی» را کمرنگ و نسبت به حرکت‌های مدنی نسل قبل رادیکال‌تر شده‌اند. چه بسا همین عامل باعث شده که این حرکت‌های عمدتاً مدنی، از سوی برخی «سیاسی یا انقلابی» تعبیر شوند. □ در هرحال پس از سرکوب گسترده‌ی جامعه مدنی در سال 1388، به نظر می‌رسد که این کنش‌گری جدید اجتماعی به شکل انفجاری در حال شکل دادن به جامعه‌ی مدنی نوین است. بی شک این نسل جدید کنش‌گری، نقطه ضعف‌ها و محدودیت‌های خاص خودش را هم دارد. از سوی دیگر هر پدیده‌ی اجتماعی که به هر دلیلی گسترش ناگهانی می‌یابد، مشکلاتی را در آغاز راه دارد که با افزایش تجربه‌ی اجتماعی ایرانی نسبت به سازوکار ساختارهای جدید، احتمالاً این مشکلات، با ایجاد راه‌کارهایی متناسب □ به تدریج مرتفع خواهد شد.

6 مارس 2018

پا نوشت‌ها: □

□ 1- شهلا شرکت، مجله زنان امروز، شماره 19، دی ماه 1395.

□ 2- فراموش نمی‌کنم که برای نسل قدیم نیز نحوه‌ی «هزینه دادن» نسل ما کمی خودنمایانه می‌نمود، چرا که □ مادران ما عادت داشتند برای کار جمعی و تشکیلاتی، از همه زنده‌گی و هستی خود، مایه بگذارند، رنج بکشند، سختی‌ها را به جان بخرند، سال‌ها زندان بروند، و در

این میان هیچ نامی از خود برجای نگذارند. در واقع کار جمعی و تشکیلاتی آنان تا حدودی «شخصیت‌زدا و فردیت‌کُش» هم بود. ولی برای نسل ما، با توجه به آن که شرایط اجتماعی تغییر کرده بود، شیوه و منش کنش‌گری نسل گذشته جذابیت چندانی نداشت، شاید ما بیش از آنان فردگرا شده بودیم و هر چند مانند مادران‌مان، کار جمعی و تشکیلاتی می‌کردیم و برای‌مان واقعن ارزش بود ولی حداقل، کار جمعی‌مان «شخصیت‌زدا و فردیت‌کُش» نبود، یعنی بر پایه‌ی کار افراد برنام و نشان صورت نمی‌گرفت. لابد برای زنی از نسل گذشته که مثلن برای تعهد به آرمان جمعی‌اش 20 سال زندان رفته بود و بی‌کم‌ترین نام و نشانی از خود، با سعی صدر همه‌ی 20 سال را تحمل کرده بود و یک خط هم از زندان رفتن‌اش و زجرهایی که کشیده بر زبان نمی‌آورد (زیرا گفتن و نوشتن از رنج‌هایش را خودنمایی تلقی می‌کرد)، طبعن شیوه و منش ما که این همه از «نام» خود بهره می‌بردیم یا مثلن در وصف چند روز زندان رفتن‌مان، آن همه سر و صدا به راه می‌انداختیم و ده‌ها صفحه سیاه می‌کردیم... مجموعه در نظرشان بسیار خودنمایانه جلوه می‌کرد که گاهی هم واقعن این سازوکار «اسم و رسم‌سازی»های ما باعث سواستفاده‌های شخصی برخی افراد می‌شد. ولی واقعیت این است که آن شیوه و منش، جزو ساختار کار کنش‌گری‌مان بود. با همین شیوه بود که ما توانستیم حاکمان را برای به زندان انداختن افراد پاسخ‌گو کنیم و حُکمان را مطالبه کنیم. بیشک در نوع روش و منش کنش‌گری ما هم نقاط ضعف بسیار وجود داشت، اما این مشکلات سبب نمی‌شد کنش‌گری نسل ما به تمامی زیر سوال برود و یا به دوران پیش از خود بازگردیم، چون اساسن امکان نداشت و شرایط تغییر کرده بود و به تبع آن، ساختارهای کنش‌گری هم دگرگون شده بود.

۳- البته منظور آن نیست که این این حرکات از جمله حرکت دختران خیابان انقلاب برای آن که مثلن به تغییر در قانون حجاب اجباری بیانجامد، نیاز به واسطه ندارد، اتفاقن باز هم نیروی سیاسی، افراد صاحب نفوذ و شناخته شده و نماینده‌گانی در پارلمان لازم است که این حرکت را تبدیل به تغییر قانون کنند. در واقع بحث من این‌جا این نیست که با وجود نسل جدید کنش‌گران که بی‌واسطه عمل می‌کنند، دیگر جامعه نیازی مثلن به نیروهای دیگر از جمله احزاب، رسانه‌ها و نهادها ندارد. خیر اساسن چنین بحثی مطرح نیست، بلکه بحث این یادداشت، تلاش برای شناخت این پدیده‌ی نوظهور و شیوه‌ی عمل‌کردش است - همین.

۴- در چند سال اخیر به وضوح می‌بینیم که عنوان‌های خبری برای

فعالانی که بازداشت می‌شوند تغییر کرده است مثلن عنوان «دست‌گیری» فعال مدنی» جایش را به عناوینی همچون «بازداشت فعال رسانه‌ای، یا فعال حوزه مجازی» یا بازداشت «مسوول کانال تلگرامی» و امثالهم داده است. این‌ها نیز به نوبه خود می‌تواند نشانه‌ای از تغییر کنشگری اجتماعی محسوب شود.

۵ - برای نمونه «شاپرک شجری‌زاده» در عین حال که یکی از حامیان چهارشنبه‌های سفید است و به خاطر آن بازداشت می‌شود، در عکس‌هایش دست‌بند بنفش به دست، در انتخابات ریاست جمهوری شرکت و برای آن تبلیغ می‌کند.

منتشر شده در:

<https://noushinahmadi.wordpress.com/2018/03/>

چرا حرکت «دختران خیابان انقلاب» گسترش نیافت؟ (مقاله دوم)

(برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره 94 - یونی 2019)

نوشین احمدی خراسانی

از پرسش‌های مطرح این روزهای کنشگران جنبش زنان، یکی این است که چه بستری سبب شد مساله‌ی حق پوشش اختیاری برای نسل جدید زنان، بیش از نسل قبل، مرکزیت پیدا کند تا جایی که حرکت نوپدید «دختران خیابان انقلاب» در ایران، هستی بگیرد؟ شاید یکی از دلایل مهم این مرکزی شدن، اهمیت روزافزون



پوشش و ظاهر طی یک دهه‌ی اخیر و پیوند آن با «هویت فردی» افراد باشد. گسترش سرسام‌آور گوشی‌های هوشمند، حضور گسترده‌ی شبکه‌های ماه‌واره‌ای غیرسیاسی (با انبوهی از تصویرهایی که عمدتاً بر «پوشش و ظاهر» تکیه دارند)، انبوه فیلم‌های خارجی (از نوع سینمای «جریان اصلی» و هالیوودی) و در مقیاسی بزرگ‌تر، ارتباط گسترده‌ی کل جامعه با جهان خارج که عمدتاً از طریق تصاویر غالب بر رسانه‌های همه‌گانی و اصلی در دنیا عمل می‌کند، در مجموع به افزایش مدگرایی و مصرف‌گرایی دامن زده و سبب شده است ظاهر و پوشش افراد به موضوع مهمی برای جامعه‌ی ایران تبدیل شود. به ویژه آن‌که برخلاف پیش از انقلاب، جامعه‌ی امروز، تمایل بسیاری به ارتباط و تعامل با جامعه‌ی جهانی دارد و این کشش و تمایل باعث شده است که نسل‌های معاصر ایران، سبک‌های زنده‌گی جهانی‌شده را هر چه بیشتر پذیرا باشند و به سرعت آن را هضم و جذب کنند. در دهه‌ی اخیر، «مصرف» انواع پوشاک مد روز، به یک روال عادی زنده‌گی در میان اکثر طبقات اجتماعی تبدیل شده است. انبوه کالاهای ارزان چینی مانند همه جای دنیا، مردم ایران را حتا از قشرهای پایین طبقه‌ی متوسط و کارگری (البته نه قشرهای خیلی فرودست و حاشیه نشین)، با وفور انواع لباس‌های ارزان قیمت، رنگارنگ و متنوع، مواجه کرده است. گفتن ندارد که وفور لباس‌ها و وسایل آرایشی ارزان قیمت با عرضه‌ی گسترده و آسان‌یابشان توسط تعداد سرسام‌آور دست‌فروش‌ها (1)، در تمام مکان‌های شهر، مصرف را در این زمینه به طرز حیرت‌انگیزی افزایش داده است.

از سوی دیگر گسترش پدیده‌ی «سلفی» در زنده‌گی روزمره، سبب تغییراتی در جامعه‌ی ما شده است. مرکزیت یافتن «تصویر خود» (عکس محوری) به عنوان عاملی نوپدید در میان جامعه چنان عمومیت یافته که عکس و تصویر به بخشی از زنده‌گی روزمره‌ی مردم و به ویژه جوانان تبدیل شده است. به طوری که این قشرها به وسیله‌ی «تصویر خود»، تمایلات، نیازها و کلن زنده‌گی فردی‌شان را برای دیگران روایت می‌کنند، تاریخ هر روزه‌ی خودشان را می‌سازند و احساسات و عواطفشان را منتقل می‌کنند. از آن‌جا که بخش مهمی از عکس و تصویر و فیلم (حداقل در مقیاس مردمی آن)، با شیوه‌ی ظاهر و پوشش سوژه‌های ارتباط مستقیم دارد و به آن هویت می‌بخشد طبعاً مساله‌ی اختیار داشتن بر نحوه‌ی پوشش نیز اکنون برای نسل جوان، به خواسته‌ای فراتر از یک «حق»، تبدیل شده و در واقع با هویت آنان درآمیخته است. صد البته که رشد فردگرایی در میان نسل جوان، به این مساله (یعنی سبک «پوشش» به عنوان هویت و تشخیص فردی) یاری رسانده است. (2) اگر پیش از این، برخی از گروه‌های شغلی خاص مانند هنرپیشه‌ها، مجریان تلویزیونی و...

که بنا به مقتضیات شغلی‌شان، همواره خود را در مقابل دوربین و دید عموم می‌دانستند و به طور مرتب می‌بایست به نحوهٔ و شکل ظاهر شدن‌شان می‌پرداختند؛ امروز به نظر می‌رسد بخش وسیعی از جامعه به خاطر گسترش پدیده‌ی □□□□ و شبکه‌های اجتماعی، خود را همواره در معرض دید عموم می‌بینند و به همین دلیل، ظاهر و پوشش به یکی از عوامل مهم در زنده‌گی روزمره‌شان تبدیل شده است.

دو مثال افراطی را در اینجا می‌آورم که شاید گسترش این مساله را بهتر نشان دهد. اولین مثال، تجربه‌ی جمع‌های فمینیستی‌مان است. اگر در گذشته در جمع‌های فمینیستی، افرادی که «زیادی به ظاهر خود می‌رسیدند» در اقلیت بودند، امروز به ویژه با حضور گذرای نسل جدید در این جمع‌ها، اگر کسی به خودش نرسد، آرایش نکند، و ظاهرش با مد روز هماهنگ نباشد، در اقلیت است! دومین مثال را از تجربه‌ی دیدارهایم با برخی زنان برابری‌خواه که به زندان افتاده‌اند نقل می‌کنم. در یکی از این دیدارها، زن جوانی (افسر نیروی انتظامی) را دیدم که همراه آن زن زندانی، برای اعزام به بیمارستان آمده بود. او که با مانتو و شلواری شیک، به عنوان مامور محافظ زندانی آمده بود، از حقوق ماهیانه‌اش که فقط برای رسیدگی به ظاهر و بدن‌اش یعنی برای خرید لباس، تمیز کردن پوست، و البته رفتن به استخر و دیگر چیزهای به قول خودش «لازم برای یک زن» هزینه می‌شود، با افتخار سخن می‌گفت؛ و در پاسخ به سوال من که پس هزینه‌ی خورد و خوراک و پوشاک و...؟ پاسخ داد که حقوق شوهرش را به این موارد اختصاص داده است.

با آوردن این دو نمونه می‌خواهم بگویم که اهمیت روزافزون «پوشش» و «ظاهر» به عنوان مشخصه‌ای از هویت فردی، سبب شده است که امروز این مساله به یکی از دغدغه‌ها و چالش‌های مهم زنان و دختران نسل جدید حتی در خانواده‌های سنتی- مذهبی و نیز در خانواده‌های خود دولت‌مردان تبدیل شود. به طوری که این نسل از دختران (و حتی پسران) در خانواده‌های سنتی و حکومتی، طی سال‌های اخیر نخستین گام‌های مبارزه‌شان را اتفاقن درون خانواده، و به خاطر نوع پوشش و آرایش‌شان، برداشته‌اند. این در حالی است که سه دهه‌ی پیش (در دوران جوانی ما) دختران در خانواده‌های سنتی و مذهبی، درگیری شدید و حادی با پوشش‌شان درون خانواده نداشتند و تا حدود زیادی آن‌را می‌پذیرفتند، یا حداکثر تلاش می‌کردند اگر هم تغییری در پوشش‌شان می‌دهند برای جلوگیری از درگیری با خانواده، در جاهای لازم به قول معروف «حفظ ظاهر» کنند. ولی امروز با توجه به اهمیت یافتن

روزافزون «ظاهر» و «پوشش» به عنوان «هویت و تشخص فردی»، دختران جوان در خانواده‌های سنتی و مذهبی و حتا در خانواده‌های خود دولت‌مردان نیز به دلیل انتخاب پوشششان (و حتا در مورد پسران جوان در مورد مدل موی سر و نوع پوشش)، درگیر کشمکش و جدال هر روزه‌اند.

پس از انقلاب ۵۷ در میان نسل ما، چه آن‌هایی که در خانواده‌ی مذهبی و سنتی رشد می‌یافتند و چه امثال ما که در خانواده‌های غیرمذهبی و عرفی بزرگ شده بودیم، هر چه قدر هم از لحاظ فکری و نظری با خانواده‌هایمان فرق داشتیم، اما با توجه شرایط انقلابی آن زمان که «ساده‌گی» به نوعی معیار و ارزشی فراگیر محسوب می‌شد و نیز با وجود قانون حجاب اجباری(3)، به لحاظ «نوع پوشش و ظاهر» تضاد و افتراق زیادی با خانواده‌های خود نداشتیم(4) که سبب درگیری و در نتیجه تجربه‌ی مبارزه برای حق پوشش در محیط خانه، به نخستین گام‌های مبارزه‌مان در جوانی تبدیل شود. از این رو برای نسل ما که با این قانون و فضای انقلابی سال‌های دهه‌ی شصت، بزرگ شده بودیم اعتراض به قانون حجاب اجباری، بیشتر به عنوان «یک حق اجتماعی و عمومی» مطرح بود و آنچه برایمان بیش‌تر اهمیت داشت تاثیر و پی‌آمدهای این قانون بر زنده‌گی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان بود و لزومن آن را هجمه‌ای به «هویت فردی‌مان» تلقی نمی‌کردیم.(5) حجاب اجباری برای نسل ما اگر تعرض به «هویت» هم تلقی می‌شد، در واقع تعرض به «هویت جمع‌مان» به عنوان یک گروه اجتماعی محسوب می‌شد. این در حالی است که برای نسل دختران امروز، به دلایل گفته شده در بالا، اعتراض به حجاب اجباری به منظور داشتن اختیار پوشش، از دایره‌ی «یک حق» فراتر رفته و به واکنشی نسبت به تعرض و هجمه به «هویت فردی» تک آنان تبدیل شده است. از این رو خواست «حق پوشش اختیاری»، برای این نسل نسبت به نسل ما، طبعن مهم‌تر و دارای مرکزیت بیش‌تر است. مجموعه‌ی همین عوامل باعث شده که بر بستر آن، حرکت «دختران خیابان انقلاب» بتواند در این دوره، متولد شود.

برخی دلایل عدم گسترش حرکت دختران خیابان انقلاب

اما پرسش و ابهام دیگری که پاسخ ما را می‌طلبد این است که چرا برای نسل جوان، به رغم آن‌که حق انتخاب پوشش حتا از دایره‌ی حق و حقوق، فراتر رفته و به «نیازی هویتی» نیز تبدیل و چنین همه‌گیر شده است، باز هم حرکت دختران خیابان انقلاب نتوانست فراگیر شود؟

یکی از رایج‌ترین پاسخ‌ها به این پرسش آن است که سرکوب دختران خیابان انقلاب و تحمیل هزینه‌های بیش از حد(6)، و امنیتی کردن این

حرکت، باعث شد که مانند بسیاری دیگر از حرکتهای و کنشها، این حرکت اعتراضی- مدنی نیز در نطفه خفه شود و نتواند گسترش یابد. میدانیم که این حرکت در ۷ دی ۱۳۹۶ آغاز شد اما حدود دو ماه و نیم بعد از آغاز آن، یعنی در ۱۷ اسفند، ما شاهد واکنش شدید از سوی بالاترین مقامات مملکتی و نیز وعدهی برخورد سخت قضایی علیه دختران خیابان انقلاب بودیم(۷). در واقع حتا در این بازه‌ی زمانی (دو ماه و نیم) که هنوز میزان و نحوه‌ی برخورد حاکمیت مشخص نبود (هر چند بخشی از دختران خیابان انقلاب بازداشت موقت شدند که احتمالن انتظار آن میرفت)، این حرکت موفق شد، حمایت اکثر قریب به اتفاق روشن‌فکران و فعالان اجتماعی و سیاسی را کسب کند با این حال آن‌چنان که انتظار میرفت گسترش نیافت. از این رو به نظر میرسد که نمیتوان عدم گسترش چنین حرکتی را «تک‌عاملی» دید و فقط و فقط عامل سرکوب را به جای تمامی عاملها، نشانند.

اما حرکت دختران خیابان انقلاب را اگر در گستره‌ی حرکتهای مدنی مورد بررسی قرار دهیم، میتوان گفت که در چند سال اخیر به دلایل متعدد از جمله بحرانهای عظیم اقتصادی، تشدید رویارویی غرب با حاکمیت ایران و شکست برجام و اعمال تحریمها، در مجموع شاهد اوج‌گیری حرکتهای صنفی (با خواسته‌های معیشتی و اقتصادی)، و در سایه قرارگرفتن خواسته‌های مدنی- اجتماعی، و در نهایت افول حرکتهای مدنی هستیم. از سوی دیگر برخورد شدید با جنبشها و حرکتهای مدنی در جنبش سبز و پس از آن، و ناامیدی فزاینده‌ی جامعه از ایجاد تغییرات هر چند اندک در دو انتخابات اخیر، جمله‌گی سبب شد که نه تنها حرکت دختران خیابان انقلاب بلکه اغلب حرکتهای مدنی (با خواسته‌های اجتماعی)، با توجه به ناامیدی عمومی و نداشتن دورنمایی برای تغییرات مسالمت‌آمیز، به نوعی با بن‌بست مواجه شوند.

اما در این میان پرسش آن است که علاوه بر مولفه‌های سیاسی و اقتصادی ذکر شده که بر تمامی حرکتهای مدنی طی سالهای اخیر سایه افکنده، چه مولفه‌های ساختاری و فرهنگی وجود دارد که حرکتی مانند «دختران خیابان انقلاب»، با همه‌ی پتانسیل و ویژه‌گی‌های خاصاش (نسبت به دیگر حرکتهای مدنی چند سال اخیر)، نتوانست با اقبال عمومی مواجه شود. در واقع شانس و اقبال این حرکت برای گسترش، به دلایل مختلف بسیار بالا بود؛ نخست این که حرکت دختران خیابان انقلاب با شکل و شمایل بسیار مناسب و تاثیرگذار (با روسری بر سر چوب، در سکوت، و روی سکو) ظهور کرد. دوم: با یکی از کلیدی‌ترین خواسته‌های دختران نسل جوان کشور انطباق داشت و با توجه به جوان بودن جمعیت

ایران و تحول‌خواه بودن نسل جوان، این حرکت به خوبی پتانسیل گسترده شدن داشت. سوم: این حرکت نه تنها از سوی روشن‌فکران (چه دینی و غیردینی، و چه در داخل و خارج)، بلکه از سوی اغلب رسانه‌های پرمخاطب فارسی زبان خارج از کشور که اتفاق جوانان امروز به شدت تحت تاثیرشان هستند، مورد استقبال واقع شد و گردا گرد آن تبلیغات بسیار صورت گرفت. و بالاخره چهارم: از سوی رسانه‌ها و مجامع غربی نیز به دلیل جذابیتی که اساس بحث «حجاب» برای جوامع غربی دارد و همین‌طور اهمیت این بحث در سیاست‌های انتقادی امروز غرب نسبت به حاکمیت ایران، نیز مورد توجه ویژه قرار گرفت و آشکارا پشتیبانی شد. بنابراین مجموعه‌ی این ویژگی‌ها و پشتیبانی‌ها حرکت دختران خیابان انقلاب را از فرصت و پتانسیل فراوان برای گسترش در جامعه‌ی جوان ایران برخوردار کرده بود. موقعیتی که ظاهر می‌بایست این حرکت را نیرویی ببخشد که بتواند چنان بگسترده که حاکمیت، توان تحمیل هزینه‌های سنگین را بر آن نداشته باشد. اما چنین نشد. چرا؟ برای یافتن دلیل این چرایی، شاید ناگزیریم علاوه بر عوامل یاد شده، به مولفه‌های فرهنگی و ساختاری جامعه‌ی ایران نیز توجه کنیم.

حجاب و تعامل نسل میانی و نسل جوان

در کشورهای غربی، خدمات حمایتی (مانند خدمات آموزشی، اشتغال‌زایی و...) عمدتاً توسط جامعه به نسل جوان ارائه می‌شود. از این رو نسل‌های جوان می‌توانند از سنین هجده-نوزده ساله‌گی، با استقلال از خانواده‌ی خود، به یاری همین خدمات حمایتی و کمک هزینه‌ها، وارد آموزش عالی شوند و یا به سرعت جذب بازار کار شده و زنده‌گی مستقلی را پی گیرند. (8) از سوی دیگر فرهنگ «استقلال جوانان از خانواده» حداقل در اروپا، فرهنگی جاافتاده به نظر می‌رسد. به اعتبار همین پشتوانه‌ها است که نسل جوان در غرب، می‌تواند مستقل از خانواده و گاه در شکافی کامل با نسل قبل و ارزش‌های خانواده‌گی خود، روند تحول در جامعه را رقم بزند. چه اگر چنین ساختارها و پشتوانه‌های اجتماعی نظام‌مندی برای نسل جوان و چنین استقلالی وجود نمی‌داشت بعید است که جنبش‌های رادیکالی مانند می ۱۹۶۸ می‌توانست آن‌طور گسترش یابد. ولی در ایران هر چند که جامعه‌ی جوان است و در مقایسه با کشورهای غربی، می‌توان انتظار استقبال از حرکتهای رادیکال (هم‌چون حرکت دختران خیابان انقلاب) را داشت اما به نظر می‌رسد که نسل جوان در ایران، نتوانسته آن‌طور که باید، متکی به خود، بار آید، و در نتیجه، مستقل از خانواده بتواند صرفن با ویژگی‌ها و

خواسته‌های جوانانه‌ی خود عمل کند. از همین رو است که به نظر می‌رسد خود جوانان نیز پذیرای حرکت‌های رادیکال و ساختارشکن نیستند که نیاز به حد معینی از استقلال از خانواده دارد. در حقیقت، نسل جوان به ویژه دختران در ایران امروز (9) به لحاظ «ساختاری» وابسته و نیازمند حمایت‌های خانوادگی است. این وابستگی در حوزه‌های گوناگون از جمله در زمینه‌ی آموزشی، ازدواج، و حتا گاه اشتغال، و نیز اخذ خدمات و سرویس‌های مختلف معنوی، عاطفی و حمایتی حتا در زنده‌گی پس از ازدواج (برای تهیه‌ی خانه و نگهداری بچه‌ها و...) خود را نشان می‌دهد. از سوی دیگر روی‌کرد «جوان ستیزی» از سوی سیاست‌های رسمی، سبب شده که نسل جوان علاوه بر وابستگی اقتصادی و معنوی به خانواده، وابسته به حمایت‌های اجتماعی و سیاسی خانوادگی خود نیز باشد. در واقع خانواده در ایران به عنوان «ضربه گیر» سیاست‌های مداخله جویانه‌ی حاکمیت در زنده‌گی جوانان، عمل می‌کند. در مجموع همه‌ی این‌ها سبب شده است که «خانواده» در ایران نقش مهم و تاثیرگذاری نه تنها در زنده‌گی شخصی بلکه در زنده‌گی اجتماعی و سیاسی اعضای خود (به ویژه در زنده‌گی دختران) داشته باشد. طبعاً چنین جای‌گاهی خواه‌ناخواه در سیر تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در جامعه، و روش و منش این تغییرات، نقش اساسی ایفا می‌کند. به این ترتیب «روابط بین نسلی»، تاثیر خودش را بر شیوه‌ی مبارزه و گستره‌ی آن در عرصه اجتماعی و سیاسی نیز گذاشته است. از این رو به نظر می‌رسد که در کشور ما تحولاتی که به وقوع می‌پیوندد، نه رادیکال و انفجاری، بلکه آرام و پیوسته است. تقی آزاد ارمکی، جامعه‌شناس، که در مورد روابط بین‌نسلی پژوهش بسیار کرده است نظریه‌ای را در مورد نقش مهم و حیاتی روابط بین‌نسلی در چگونه‌گی و مسیر تحولات اجتماعی در ایران امروز مطرح می‌کند. وی تاکید دارد که نسل میانی (بین 29 تا 55 سال) سیاست‌گذار و سامان دهنده‌ی تحولات اجتماعی است. چون منابع در دست نسل میانی است، و نسل جوان (بین 18 تا 29 سال)، بازی‌گر و کارگزار این تحولات است و مجوز آن را هم نسل اول (55 سال به بالا) می‌دهد. (10) در واقع «سیاست‌گذاری» نسل میانی (به ویژه زنان این نسل) و «کارگزاری» نسل جوان، در مجموع باعث می‌شود کنش‌ها و حرکت‌هایی در جامعه مورد استقبال قرار بگیرد و فراگیر شود که آرام و پیوسته و نه رادیکال، و از سوی دیگر اجتماعی باشند و نه سیاسی. زیرا با توجه به این که نسل میانی، از یک طرف با تجربه‌ی انقلاب و جنگ مواجه بوده و به همین سبب از رادیکالیسم و سیاست، به نوعی سرخورده است؛ و از سوی دیگر، ارزش‌هایش در فرایند همین گذار انقلابی، مدرن و نو شده و در نتیجه تحول‌خواه است، بنابراین نوعی تحول‌خواهی اجتماعی آرام و پیوسته را ترجیح می‌دهد. نسل جوان نیز

به دلیل وابسته‌گی‌اش به خانواده (به نسل میانی)، خواه‌ناخواه در تعامل با همین نسل میانی، نیازها و خواسته‌هایش را پیش می‌برد. (11) به این ترتیب حرکتهایی مثل حرکت «دختران خیابان انقلاب» وقتی با گفتمانی به شدت سیاسی و رادیکال همراه می‌شود، نمی‌تواند آن‌چنان گسترش یابد که ابزارهای امنیتی را زمین‌گیر کند. چرا که کنش‌گران اصلی تحولات یعنی نسل میانی و نسل جوان باید بتوانند این حرکتهای را در هم‌آهنگی با یک‌دیگر پیش ببرند.

از این روست که می‌بینیم خواسته‌ی مشروع حق پوشش اختیاری، سه چهار دهه است که اتفاق تغییرات بسیاری را در این حوزه سبب شده، اما این حرکت رو به صعود، با روشی دیگر در جریان بوده است: روشی آرام، پیوسته، در حوزه‌ی اجتماعی، و در بستر زنده‌گی روزمره.

سیاست زنده‌گی روزمره و نه سیاسی‌کاری

اگر گفته می‌شود حرکتهایی مورد استقبال عموم خانواده‌ها قرار می‌گیرند که در حوزه‌ی اجتماعی باشند و نه سیاسی، به این معنا نیست که این حرکتهای اصلن سیاسی نیستند بلکه به این معنا است که سیاست‌شان در حوزه‌ی سیاست زنده‌گی روزمره، عینیت می‌یابد. به تعبیر دوسرتو، جامعه‌شناس، سیاست‌های زنده‌گی روزمره، سیاست‌هایی هستند که در سطوح خُرد عمل می‌کنند و نه سطوح کلان، و نیز سیاست‌هایی تدریجی هستند و نه رادیکال. در واقع وی معتقد است: «مردمان عادی می‌توانند از طریق شکلی از مصرف که با خصوصیت‌های قاچاقی و پنهانی بودن، خستگی‌ناپذیر و تدریجی بودن و در عین حال نامریی بودن معرفی می‌شود، نظام‌های متمرکز قدرت را تضعیف کنند.» (12) به نظر می‌رسد که این درست همان کاری است که زنان ایران در چهار دهه‌ی اخیر با «مصرف حجاب» انجام داده‌اند و به تدریج از قدرت تحمیلی آن کاسته‌اند. چنین شیوه‌ای از مقاومت، از سوی بخش بزرگی از جامعه‌ی ما مورد استقبال قرار گرفته و سالیان سال است که در حوزه‌های مختلف توانسته قدرت رسمی و آمرانه‌ی حاکم را چنان تضعیف کند که امروزه روز، بسیاری از سیاست‌ها و فرمان‌های دولتمردان نه تنها در حوزه‌ی عمومی برای بسط حجاب اجباری بلکه حتا در بدنه‌ی بوروکراسی دولتی نیز خریدار نداشته باشد، چه رسد به پیشبرد این سیاست‌ها در بافت پیچیده‌ی خانواده‌های ایرانی! به دلیل عملکرد همین معادله است که طی چهل سال گذشته‌ی ما با روند کنترل‌گری و مجازات و جریمه در جامعه برای پیشبرد سیاست‌های حاکمیت مواجه بوده‌ایم که خود، نشان دهنده‌ی مقاومت پنهان و رو به گسترش جامعه در برابر این سیاست‌های نابخردانه، و عدم مشروعیت هر چه بیشتر این سیاست‌ها از جمله سیاست

تحمیل حجاب بر کل جامعه است.

شکل آرام تغییر مستمر حجاب طی چهل سال گذشته، از حجاب به «بدحجابی»، از بدحجابی به «کمحجابی»، و از کمحجابی به «□□□□□□□□□□» (13) روشی است که به نظر میرسد با ویژه‌گی‌های جامعه‌ی ما تاحدودی منطبق بوده است. چرا که اساسن «تحمیل نوع پوشش» از سوی مراجع رسمی، موضوعی بوده است که در حافظه‌ی تاریخی مردم ما قدمت و سابقه دارد، و این سابقه نشان می‌دهد که برخورد آمرانه و از بالا به مساله‌ی پوشش زنان، و هم‌زمان، حرکتهای اعتراضی رادیکال و انفجاری در مقابل آن، در تاریخ ما کامروا نبوده است، چه در زمان کشف حجاب و چه پس از انقلاب سال ۵۷.

واقعیت این است که مردم نه لزومن به خود حجاب بلکه بر «تحمیل» آن از سوی مراجع رسمی مقاومت نشان می‌دهند. همان‌طور که پیش از انقلاب و در جریان جنبش ضدشاه، پوشیدن حجاب به نوعی، مقاومت علیه «تحمیل» بود (تحمیلی که بخشی از مردم آن را در حافظه‌شان از زمان کشف حجاب رضاشاه به کل دوران پهلوی تعمیم داده بودند و البته روحانیت نیز با ساخته و پرداخته کردن گفتمان کشف حجاب، به تعمیم دادن واقعه‌ی کشف حجاب تا زمان انقلاب کمک می‌کرد). به همین سبب بود که حتا نیروهای سکولار نیز به این «مقاومت آرام» در جنبش ضدشاه پیوستند؛ و هم‌بسته‌گی گسترده‌ی پوشیدن حجاب، به ویژه در سال‌های منتهی به انقلاب، در میان گروه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی بسط یافت. امروز نیز به نظر می‌رسد هسته‌ی اصلی مقاومت، علیه «تحمیل» است. چه بسا به همین دلیل است که می‌بینیم حتا بخش بزرگی از نیروهای دین‌باور نیز در هم‌بسته‌گی با این جنبش مقاومت علیه تحمیل حجاب، با نیروهای سکولار هم‌دلی و توافق دارند، و به طور روزافزون «حجاب‌برداری» در میان آنان نیز افزایش یافته است. حتا از نسل جوان به نسل میانی، هم تعمیم یافته است. زیرا حجاب اجباری، تحمیلی است که کثرت و تنوع نوع پوشش را در میان مردمان رنگارنگ ایران با تفسیرهای گوناگون‌شان از دین و مذهب و سبک زنده‌گی مورد علاقه‌شان، عملن نادیده می‌گیرد و از این منظر، به «هویت» آنان نیز صدمه می‌زند. برای باورمندان به دین نیز جامعه‌ی مذهبی وقتی می‌تواند معنا داشته باشد که با ارزش‌ها و سبک‌های مختلف دین‌ورزی خاص خودشان (دین مردمی) هماهنگ باشد و نه این که مثلن در مورد «پوشش مذهبی» برای تمامی شهروندان جامعه، از بالا توسط دین دولتی، بخش‌نامه صادر شود.

منظور از آوردن این مثال‌ها و نکته‌ها آن است که جنبش آرام و

پیوسته‌ای که حول انتقاد به حجاب اجباری طی چهار دهه در جریان است، موفق شده گروه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی مردم را با خود همراه کند، چرا که اساساًش بر مقاومت در برابر «تحمیل»، و سیاست‌اش، سیاست روزمره است. اما حرکت دختران خیابان انقلاب که هر چند می‌توانست گسترش یابد، با نحوه‌ی گفتمان سیاسی که گرداگرد آن شکل گرفت، ضرورت این هم‌بسته‌گی میان نیروهای مردمی (مردمان مذهبی و سکولار) را در برابر تحمیل حجاب، نادیده گرفت.

پا نوشت‌ها :

1- پدیده‌ی دست‌فروشی طی چندین سال گذشته به پدیده‌ای خاص در زنده‌گی شهری ما تبدیل شده و نسبت به گذشته چه به لحاظ کمی و چه کیفی تغییرات بسیاری کرده است.

2- پدیده‌ی تصویرمحوری را ما در بسیاری از بخش‌های زنده‌گی‌مان می‌بینیم، حتا سایت‌های جدید در اینترنت، برخلاف سایت‌های قدیمی‌تر (که نوشته‌محور بودند)، عمدتاً «عکس‌محور» شده‌اند تا جایی که بسیاری از سایت‌های قدیمی را به تغییر شکل و شمایل خود، با توجه به ذایقه‌ی مخاطبان‌شان، وادار کرده است. از سویی استیکرهای تصویری جای بیان احساس نوشتاری و گفتاری را پر کرده‌اند.

3- بیشک پیش از انقلاب نیز درگیری میان نسل‌ها در مورد نوع پوشش جوانان، وجود داشت. این درگیری در خانواده‌های سنتی و مذهبی گاه شکل‌های حادی نیز پیدا می‌کرد.

4- تحقیقی که بر روی سه نسل خانواده انجام شده است نشان می‌دهد: «نسل دوم [نسل میانی] با والدین خود در بسیاری موارد در حوزه‌ی عملی و رفتاری، تشابه دارند و مانند آن‌ها عمل می‌کنند، اما در حوزه‌ی نظری، انتقادهای جدی به والدین خود دارند. از همین رو، تفاوت‌های فرزندان خود را می‌پذیرند و به دلیل محدودیت‌هایی که خود داشته‌اند، به آنان حق می‌دهند... اما نسل سوم با والدین خود بیش‌تر در حوزه‌ی عملی اختلاف دارند؛ چرا که والدین‌شان مخالفت فکری زیادی با رویه‌های نوگرای آن‌ها ندارند و چه بسا خودشان مایل به کاربرد

این رویه‌ها هستند و در ملاحظه و رودربایستی با نسل اول از این کار اجتناب می‌کنند.»

http://www.jss-isa.ir/article_31606.html

5- هر چند به نظر می‌رسد برای بخشی از زنان غیرمذهبی نسل پیش از ما که قبل از انقلاب از حق پوشش اختیاری برخوردار بودند و سبک پوشش دیگری در آن زمان داشتند و در جامعه دارای جایگاه اجتماعی بودند و در تحولات هم نقش داشتند، قانون نوپدید حجاب اجباری، طبیعتن هجمه به هویت‌شان نیز محسوب می‌شد. از این رو می‌بینیم که در مورد مسالهی حجاب این دو گروه از زنان یعنی زنان غیرمذهبی نسل اول و زنان جوان نسل سوم، اشتراکات بیشتری دارند تا نسل ما که به نوعی نسل میانی محسوب می‌شویم.

6- به طوری که هزینه‌های این حرکت باعث شد که از میان پنج دختر خیابان انقلاب شناخته‌شده و رسانه‌ای‌شده (نرگس حسینی، اعظم جنگروی، شیما بابایی، شاپرک شجریزاده، و مریم شریعتمداری)، چهار نفرشان از کشور خارج شوند و تنها نرگس حسینی اکنون در ایران مانده است. از وضعیت ویدا موحد اولین دختر خیابان انقلاب خبر خاصی وجود ندارد. رویا صغیری نیز که در تبریز بازداشت شد و تنها کسی است که به خاطر حکم‌اش به زندان رفت، در واقع در تظاهرات دی ماه بازداشت شد و نه به شکل و شمایل دختران خیابان انقلاب. او نیز ۲۳ ماه حبس‌اش را به تمامی نگذراند و در آذرماه ۹۷ با رای دیوان عالی آزاد شد. در مجموع نرگس حسینی ۲۰ روز بازداشت موقت شد، مریم شریعتمداری ۱۲ روز، شاپرک شجریزاده ۷ روز، و اعظم جنگروی ۲ روز، بازداشت شدند. البته برخی از منابع از شیما بابایی به عنوان دختر خیابان انقلاب یاد کرده‌اند ولی نحوه بازداشت و اتهامات وی با دیگران متفاوت است چرا که شیما قبل از این حرکت نیز بازداشت شده بود و فعالیت می‌کرد. اتهامات همراه صادق (یکی دیگر از زنانی که برخی از منابع از وی به نام دختر خیابان انقلاب یاد می‌کنند ولی کمتر در رسانه‌ها شناخته شده)، نیز متعدد و گوناگون است. در واقع شاید بتوان گفت تا کنون «نسرین ستوده» از فعالان باسابقه‌ی جنبش زنان که وکالت برخی از دختران خیابان انقلاب را بر عهده گرفت تنها کسی است که به واسطه‌ی این حرکت، امروز در زندان به سر می‌برد.

7- در ۱۶ اسفند دادستان تهران، از صدور حکم دو سال حبس برای یکی از دختران خیابان انقلاب خبر داد.

8- البته به نظر می‌رسد امروز با توده‌ای شدن تحصیلات در جوامع غربی و بحران‌های اقتصادی متعدد، بیکاری در آن جوامع نیز مساله‌ای بسیار جدی است و روز به روز جوانان بیشتری توان مستقل‌شدن از خانواده (پس از پایان تحصیلات) را از دست می‌دهند. اما به رغم همه‌ی این‌ها، میزان استقلال جوانان در کشورهای غربی از خانواده، چه به لحاظ ساختاری و چه به لحاظ فرهنگی، قابل قیاس با کشور ما نیست.

9- در ایران هم‌چون اغلب کشورهای خاورمیانه، وابستگی به خانواده، در میان دختران، شدیدتر است زیرا زنده‌گی اقتصادی و اجتماعی زنان و دختران، از سوی جامعه، کم‌تر حمایت می‌شود. در نتیجه آنان به حمایت خانواده، اتکای بیشتری پیدا می‌کنند.

10- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۵)، *معماری خانواده در ایران معاصر*، تهران، تیسا.

11- بسیاری از تحولات آرام و پیوسته‌ای که امروز در بسیاری از زمینه‌ها از جمله سبک‌های زنده‌گی، جهان‌گرایی، سکولاریزه شدن حوزه‌های مختلف زنده‌گی و... پدید آمده و سیاست‌های رسمی و آمرانه را به نوعی زمین‌گیر و مستاصل کرده، حاصل همین سیاست‌گذاری نسل میانی و کارگزاری نسل جوان است.

12- «احساس ناامنی در تجربه‌ی زنانه از زنده‌گی روزمره»، یوسف اباذری، سهیلا صادقی، نفیسه حمیدی، پژوهش زنان، دوره‌ی 6، بهار 1387:

<https://www.sid.ir/fa/journal/ViewPaper.aspx?id=82971>

13- منظور آن است که این روزها دیگر یک شال و روسری به لباس عادی زنان الصاق و پیوست شده است که گاهی دور گردن، در دست، در کنار صندلی ماشین، و... جای دارد، و یا با کلاه و چیزهای دیگر جای‌گزین شده است.

18 دسامبر 2018

منتشر شده در:

[/https://noushinahmadi.wordpress.com/2018/12](https://noushinahmadi.wordpress.com/2018/12)

دختران خیابان انقلاب و پوپولیسم سیاسی (مقاله سوم)

(برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره‌ی 94، یونی 2019)

نوشین احمدی خراسانی

در دو مقاله‌ی پیشین در رابطه با شناخت حرکت نوپدید «دختران خیابان انقلاب»، تلاش کردم به تاثیر نیرومند فضای مجازی، گسترش موبایل، شبکه‌های اجتماعی و... بر زیست اجتماعی‌مان بپردازم. در مقاله‌ی اول تاثیر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی مثل تلگرام، توئیتر، و... را بر ظهور کنشگری جدید اجتماعی جستوجو کرده‌ام (1) و در



مقاله‌ی دوم، سعی‌ام این بود که تاثیر شبکه‌های اجتماعی مثل اینستاگرام و پدیده‌ی «سلفی» را بر افزایش حساسیت و توجه نسبت به بدن، ظاهر و پوشش، بررسی کنم و بگویم که چه گونه این تاثیرها سبب شده‌اند که بستر و فضایی در ایران شکل بگیرد که حجاب اجباری در میان بخشی از نسل جدید زنان علاوه بر این‌که نقض حق اولیه و انسانی‌شان محسوب می‌شود، ابعاد «هویتی» نیز بیابد و در نهایت به افزایش محوریت بحث حجاب برای نسل جدید بیانجامد. (2) در آن مقاله نه به «دلایل» شکل‌گیری حرکت دختران خیابان انقلاب، بلکه به «بستر عینی» و کانتکستی که این حرکت در آن هستی گرفت، پرداخته‌ام (3) و در نهایت هم این پرسش را مطرح کردم که چه گونه است که خیل پر شمار دختران جوانی که در زنده‌گی روزمره‌شان با تحمیل حجاب مقابله می‌کنند و بابت آن نیز هر روز ده‌ها نفرشان توسط گشت ارشاد، توبیخ، جریمه و دستگیر می‌شوند (دستگیری غیرسیاسی)، ولی حاضر نشدند دستگیری به عنوان «دختر خیابان انقلاب» را (دستگیری سیاسی را) بپذیرند و به شکلی گسترده به این حرکت بپیوندند و آن را از یک حرکت به اصطلاح «نمادین»، به یک حرکت گسترده ارتقا دهند؟ و این که به چه دلایلی حرکت دختران خیابان انقلاب که یک گام رادیکال رو به

جلو و در جهت تحقق خواسته‌ی مشروع «حق انتخاب پوشش» بود، در این بستر، عقب‌نشست و دوباره اعتراض‌ها به حجاب اجباری به همان فازهای قبلی غیررادیکال بازگشت. البته در آن دو مقاله، در حد بضاعت‌ام، تلاش کردم که فارغ از ارزش‌گذاری و گرایش شخصی‌ام، صرفن به تشریح آن چه در جامعه می‌گذرد بپردازم تا بتوان به شناخت بهتری از ظرفیت‌های جامعه‌ی مدنی دست یافت و حرکت‌های آینده و انتظارات‌مان را نسبت به این ظرفیت‌ها تنظیم کرد. اما آن نکته‌ای که اتفاق در هر دوی مقاله‌ها به طور مستقیم به آن اشاره کرده‌ام «خطر سیاسی‌کردن» این حرکت‌های جدید اجتماعی است. به همین سبب در سومین مطلب – مقاله‌ی حاضر – تلاش می‌کنم به توضیح بیشتر این مساله بپردازم و نشان دهم که سیاسی‌کردن این کنش‌های نوین اجتماعی، می‌تواند مشکلات متعددی را به وجود آورد.

خطر سیاسی‌کردن کنش‌های نوین اجتماعی

به دلیل ایدئولوژیک بودن ساخت حاکمیت در جامعه‌ی ما، از درخواست مشروع زنان برای حق انتخاب پوشش گرفته تا مطالبه‌ی حجاب توسط کشاورزان، و نیز درخواست کارگران برای دریافت دست‌مزد معوقه‌شان، به موضوعی سیاسی تبدیل می‌شود. اما منظورم از «سیاسی‌کردن» حرکت‌های مدنی (هم‌چون حرکت دختران خیابان انقلاب)، تحمیل آن نوع گفتمان سیاسی است که این حرکت‌های نوین مدنی را به عنوان «پرچمی انقلابی و بدیل برای تغییرات بزرگ مقیاس» در دست این یا آن گروه سیاسی، جا می‌زند. چنین گفتمان‌سازی سیاسی (پرچم‌سازی) از حرکت‌های نوین اجتماعی به منظور پیروزی بر رقیب سیاسی (یعنی به نفع این گروه سیاسی و تخریب آن گروه سیاسی دیگر)، علاوه بر آن که سبب می‌شود این حرکت‌ها ضربه‌پذیرتر شده، از گسترش باز مانده و گرفتار ریزش نیرو شوند، مشکلات دیگری را نیز در پی دارد از جمله آن که: کنش‌گران منفرد در حرکت‌های بدون میانجی (بدون میانجی‌تشکل و نهادی خاص برای پیوستن به آن)، دارای انگیزه‌های گوناگون و جهت‌گیری‌های مختلف سیاسی هستند که تحمیل یک گفتمان خاص سیاسی بر آن‌ها، خواه‌ناخواه چنین تنوع و تکثری را از بین می‌برد. کنش‌گران آن نیز از آن جایی که منفرد هستند، ابزار، امکان و توانایی لازم برای آن‌که سخن‌گوی خود باشند ندارند، در نتیجه فقط آن کنش‌گرانی می‌توانند «صدا» پیدا کنند که با جهت خاص سیاسی تحمیلی بر این حرکت‌ها، هم‌راستا باشند. (4)

از سوی دیگر حرکت‌های مدنی کلاسیک و تشکیلاتی، معمولن نقشه‌ی راه و برنامه‌ی عمل «پیشینی» داشتند یعنی ابتدا برنامه‌ی عمل (پلاتفرم)

تدارک دیده می‌شد و سپس با توجه به پلاتفرم اعلام‌شده، افراد به آن می‌پیوستند، ولی در این نوع کنش‌گری جدید فردمحورانه، ابتدا حرکت صورت می‌گیرد و بعد با پلاتفرم‌های «پسینی» همراه می‌شود. یعنی بعد از انجام حرکت، هر کس یا هر گروه می‌تواند با توجه به دیدگاه خود، برایش نام و پلاتفرم ترسیم کند. این موقعیت خاص باعث می‌گردد که این پلاتفرم‌ها اگر با گفتمان خاص سیاسی همراه گردند نه تنها باعث ضربه‌پذیری و عدم گسترش آن حرکت می‌شوند بلکه مخدوش‌کردن روی‌کردهای متنوع کنش‌گران‌اش را نیز در پی دارد که طبعاً چنین کاری اساساً مسوولانه، اخلاقی و منصفانه نیست.

عوام‌گرایی (پوپولیسم): تکثرستیزی/ روشن‌فکرستیزی

همان‌طور که در مقاله‌ی اول هم گفته شد شکل‌های جدید کنش‌گری اجتماعی در ایران امروز، حرکت‌هایی غالباً فردمحور یا به تعبیری مبتنی بر «اراده‌ی فرد»، و «بی‌واسطه» هستند. این ویژگی‌ها سبب می‌شود که شهروندان بدون نیاز به هیچ واسطه‌ای (واسطه‌ی تشکل، حزب، سازمان، انجمن و نهاد) به راحتی به آن بپیوندند و در نتیجه بتوانند به شکلی شبکه‌ای و پهن‌دامنه، گسترش یابند؛ و به دلیل عدم برخورداری از مرکزیت و هسته‌ی سازمان‌دهنده‌ی خاص، سرکوب‌شان هم مشکل‌تر است. اما این «بی‌واسطه‌گی» و نیز «فردمحوری» می‌تواند در صورت سیاسی‌شدن، تاثیرهای منفی هم با خود به همراه بیاورد که یکی از عمده‌ترین‌شان، خطر چیره‌گی پوپولیسم بر این حرکت‌ها است. (5) اتفاقاً نگرانی از «سیاسی کردن» این حرکت‌های مدنی جدید، (که باعث تغییر مبارزه برای برابری، به مبارزه بر سر «هویت‌های سیاسی» مختلف مانند انقلابی/ براندازی/ اصلاح طلبی و... می‌شود) نیز از همین‌جا ناشی می‌گردد. تجربه نشان داده است که حرکت‌های شبکه‌ای، بی‌واسطه و فردمحور، به دلیل ساختارشان، پتانسیل آن را دارند که با توجه به میزان گسترش شبکه‌ای و بسیار سریع‌شان، آشکارا در برابر برخی از سیاست‌های دولت‌های اقتدارگرا قد علم کنند و آنان را در بسیاری از حوزه‌ها به عقب‌نشینی وادارند و در پروسه‌ی مبارزه‌ی سنگر به سنگر، تغییرات مثبتی برای کل جامعه به ارمغان آورند. اما سیاسی کردن این حرکت‌های نوین اجتماعی، با توجه به ویژگی‌های خاص‌شان، می‌تواند آن‌ها را در تحلیل نهایی به دام‌چاله‌ی پوپولیسم سیاسی، بکشانند.

برخی از ویژگی‌های تعیین‌کننده‌ی نیروهای پوپولیست، «تکثرستیزی»، «نخبه‌ستیزی»، «محرومیت‌طلبی» و «قطبی‌سازی» است. برای نمونه اگر در روند «سیاسی جلوه دادن» حرکت دختران خیابان انقلاب از سوی برخی از نیروهای پوپولیست توجه کنیم به راحتی می‌توانیم این تکثرستیزی و

روشن‌فکر ستیزی را ببینیم. برای مثال، تلاش‌های جاری پوپولیست‌ها در جهت «یک‌دست سازی کنش‌گران این حرکت‌ها» به لحاظ سیاسی است که به نوعی معرف تکثرستیزی و تمامیت خواهی‌شان است. پوپولیست‌ها معمولاً با به کارگیری شیون سالاری، این طور وانمود می‌کنند که گویی درد و آلام «توده‌ی مظلوم زنان» را هیچ جریان از قبل موجود (چه گروه‌های سیاسی، و روشن‌فکران، و چه گروه‌های از قبل موجود جنبش زنان) درک نمی‌کنند و ارتباطی میان جریان‌های شناسنامه‌دار جامعه‌ی مدنی و جنبش زنان، با مطالبات «توده‌ی زنان» وجود ندارد! در واقع با چنین شکل‌هایی از سیاسی‌کاری و افسانه پردازی، سعی می‌کنند این حرکت‌های نوین را از همه‌ی جریان‌های از پیش موجود، جدا ساخته و متفاوت جلوه دهند که در نهایت، نیروی پوپولیستی بتواند نماینده‌گی این حرکت‌ها را به‌دست گیرد، تا با دور زدن مجموعه‌ی نیروهای از قبل موجود در ایران (که می‌دانیم هر کدام‌شان بخشی از جامعه را نمایندگی می‌کنند) همه‌ی توده‌ها را حول یک نماینده‌گی واحد، گرد آورد. چرا که پوپولیسم به جای سعی و تلاش برای «تشکیل ائتلاف» میان نماینده‌گان بخش‌های گوناگون جامعه، به دنبال پرچم‌سازی و گرد آوردن مستقیم و بی‌واسطه‌ی مردمان منفرد به گرد پرچم خود می‌اندیشد.

از سویی، نیروهای پوپولیست غالباً به دنبال انحلال و ادغام مطالبات متکثر و گوناگون گروه‌های مختلف زنان، حول یک «خواسته‌ی به ظاهر اصلی» یا «مفهوم واحد» یا «سمبل»، و یا بهتر بگوییم «نه‌ی بزرگ»، هستند. در واقع گویی همه‌ی مطالبات موجود با برآورده شدن یک «خواسته‌ی اصلی» و یا با یک «نه‌ی بزرگ» به تمام بدیل‌های از قبل موجود (روشن‌فکران و همه‌ی گروه‌هایی که هر یک بخشی از این مطالبات را نمایندگی می‌کنند) ممکن و متحقق می‌شود! برای نمونه می‌توان به تلاش برخی نیروهای پوپولیست برای تقلیل و تجمیع مطالبات زنان، در یک مطالبه‌ی خاص و سمبلیک مانند «رفع حجاب اجباری» اشاره کرد. (6)

ساخته و پرداخته کردن یک مطالبه‌ی واحد (به عنوان سمبل و مادر همه‌ی مطالبات) و تحمیل آن بر دیگر نیروها، و قطبی ساختن فضای جامعه حول آن، روش پوپولیست‌ها برای حذف دیگر نیروها است. در واقع پوپولیست‌ها با سرکوب تکثرگرایی، تحقیر منش رواداری، آشتی‌ناپذیر جلوه دادن تفاوت میان نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی و... در پی ساختن فضا‌های دوقطبی در جامعه‌اند تا تکثر موجود جامعه را به دو قطب «سیاه و سفید» تقلیل داده و مردم منفرد را حول این دو قطبی‌های ساخته‌گی، به دو دسته‌ی خیر و شر تقسیم کنند. ساخته و پرداخته کردن فضای تقابلی و قطبی‌شده می‌تواند بر حرکت‌های واکنشی و

سلبی به راحتی سوار شود. یکی از دلایلش هم این است که چون کنشگری جدید اجتماعی (که با فضای مجازی در ارتباط متقابل است) عمدتاً قادر به شکلدهی کنشهای «نه» محور (واکنشی) است که چنین ویژه‌گی‌ای خواه‌ناخواه پتانسیل آن را دارد که به سمت «دو قطبی‌سازی» گرایش یابد. و از آن جایی که این حرکات فردمحور است، طبعاً افراد به تنهایی، توان کمتری دارند تا در برابر این قطبی‌سازی‌ها مقاومت کنند. در نتیجه با سرعت بیشتری به دام تعصب و دو قطبی‌های ساخته‌گی، گرایش پیدا می‌کنند.

در مجموع حرکات‌های نوین اجتماعی، با توجه به بی‌واسطه بودن و فردمحور بودنشان، در صورت سیاسی شدن، ظرفیت و پتانسیل لازم برای جذب گرایش‌های سیاسی پوپولیستی را دارند در صورتی که نیروی پوپولیستی نمی‌تواند به ساده‌گی بر نهادها و سازمان‌های جامعه‌ی مدنی مسلط شود. به این اعتبار به نظر می‌رسد تنها در صورت تبدیل نشدنشان به پرچمی سیاسی در دست این یا آن گروه سیاسی، می‌توانند در جایگاه متکثر و مدنی خود بایستند، گسترش یابند و به تقویت جامعه مدنی کمک کنند. (7)

پوپولیسم، برنده‌ی بلامنازع رقابت سیاسی در حوزه‌ی زنان

واقعیت این است که امروزه در دوره‌ی پساانقلابی، در «نبود ایده‌ی انقلاب» (و یا حداقل بحران این ایده)، و نیز در فقدان نهادها و احزاب انقلابی، و در حالی که جامعه تنها چهل سال از انقلاب‌اش می‌گذرد (و نسل اول انقلاب با همه‌ی سرخورده‌گی‌هایش هنوز هم در جامعه حضور دارد) طبعاً سیاسی کردن و تحمیل بار سنگین «پرچمداری انقلاب» بر دوش حرکات‌های فردمحورانه و بدون میانجی، نتیجه‌ای جز بسترسازی برای سوار شدن نیروهای پوپولیستی بر چنین حرکات‌هایی ندارد. چرا که هدف‌های بزرگ مقیاسی از این دست، نیاز به ابزارهای خاص و متناسب خود دارند. بنابراین خیلی بعید است چنین حرکات‌هایی پتانسیل برپایی انقلابی با «ارزش‌های بدیل» را (که بتواند ساختارهای اصلی جامعه را تغییر دهد) داشته باشند.

«بحران ایده‌ی انقلاب» به حدی عمیق و جدی است که حتا برخی از نیروهای چپ که خود را حامل «ایده‌ی انقلاب» می‌دانند نیز به شدت از آن رنج می‌برند و گرنه لابد ما باید شاهد تلاش‌های جدی و نظام‌مندشان برای ساختن احزاب توانمند باشیم. بعید هم هست که با پنجاه بار ریتوییت کردن واژه‌گانی هم‌چون «فضای انقلابی»، «رادیکالیسم» و نظایر این اصطلاحات، بتوان سازمان و حزب انقلابی به وجود آورد، یا

«گفتمان انقلابی» را به جای «گفتمان براندازی» نشانند و بحران «ایده‌ی انقلاب» را حل و فصل کرد. چرا که به نظر میرسد ایده‌ی سیاسی موجود در جامعه امروز ایران با عنوان «براندازی»، تفاوت بسیاری با «ایده انقلاب» دارد. زیرا ایده‌ی «براندازی» متعلق به دوران پساانقلابی است و آشکارا به سرنگونی دولت‌ها در برخی کشورها، با پشتوانه‌های بین‌المللی (به وسیله‌ی جنگ، یا با فشارهایی همچون محاصره، تحریم و...) ارجاع دارد.

در هر حال شرایط برای بازسازی ایده‌ی انقلاب آن هم در خاورمیانه وقتی دشوارتر می‌شود که بخش بزرگی از مردم با پوست و گوشت و هستی خود تجربه کرده‌اند که با گسترش فضای قطبی‌شده و رادیکال، به جای مواجهه با تحولات دموکراتیک، سوسیالیستی، لیبرال، و... اتفاق با نیروهای رادیکالی مانند داعش، القاعده، جبهه‌ی نصرت، و حداقل با گروه‌هایی مانند اخوان‌المسلمین مواجه شده‌اند. بنابراین تجربه‌ی زیسته‌ی بسیاری از ما مردمان خاورمیانه از انقلاب و رادیکال شدن، لزوم دستیابی به دموکراسی، عدالت اجتماعی، آزادی و برابری نبوده است. از این رو به ساده‌گی و با برساختن «پرچم انقلاب» در حیطه‌ی شعارهای نوستالژیک، نمیتوان بحران «ایده‌ی انقلاب» و نبود احزاب سیاسی استخوان‌دار و با نفوذ را مرتفع ساخت. بنابراین در چنین شرایطی، تحمیل بار انقلابی‌گری بر حرکتهای مدنی از این دست، به راستی به نفع کدام گروه سیاسی تمام می‌شود؟

برای مثال در دوره‌ی بهار عربی، کشور مصر شاهد حضور کنش‌گری‌های نوع جدید یعنی کنش‌گری «بدون میانجی» بود. ولی این حرکتهای نوین با تبدیل شدن‌شان به «پرچمی برای انقلاب و تغییرات کلان» در تحلیل نهایی به آنجا ختم شد که تلاش مدنی و جانانه‌ی آنان (در بحران ناشی از افول «ایده‌ی انقلاب»)، در بهترین حالت، به «انقلاب اصلاحاتی» تبدیل شود (8) و توسط احزاب سیاسی مثل اخوان‌المسلمین که اتفاق در میان مردم تشکل و سازمان‌دهی داشتند مورد استفاده قرار گرفت و طولی نکشید که در نهایت، جامعه به عقب یعنی قدرت‌گیری دوباره‌ی نظامیان بازگشت. در واقع این حرکتهای نوین اجتماعی، سیاسی شدند و نتیجه‌اش آن شد که با پرداخت هزینه‌های انسانی، انرژی عظیم تحول‌خواهی نهفته در جامعه صرف جابه‌جایی دولتهایی شد بدون آن‌که تحولی اساسی در مصر به وجود آید. در حالی که اگر حرکت نوین نسل جوان مصر، به سرعت سیاسی نمیشد و پتانسیل و انرژی تحول‌خواهی جامعه به شیوه‌ی فتح «سنگر به سنگر» (9)، به منظور تغییرات پیوسته و فشار آوردن بر دولت ضعیف‌شده‌ی حسنی مبارک هدایت میشد، چه بسا

دستاوردهای بیشتری از آن چه امروز به دست آورده، می‌داشت.

در هر صورت منظور آن است که با توجه به مجموعه تحولات ایران و منطقه‌ی خاورمیانه، و در شرایط بحران «ایده‌ی انقلاب» و نبود سازمان‌ها و احزاب انقلابی، سیاسی کردن حرکت‌های اجتماعی نوین (با توجه به ظرفیت پوپولیسم‌پذیری خود این حرکت‌های بدون میانجی و فردمحور) در وضعیت کنونی ایران، صرفن می‌تواند به پوپولیسم راست‌گرا دامن بزند. (10)

سیاسی‌کردن مساله حجاب

یکی از مشکلات تاریخی زنان در اغلب کشورهای اسلامی -از جمله ایران- این بوده است که بدن و نحوه‌ی پوشش زنان، در منازعات و درگیری‌های سیاسی، و یا حتی قومی، به عنوان «پرچم» و نمادی از هویت سیاسی حاکمان -یا جانشینان حاکمان- استفاده شده است؛ گاه از زنان و پوشش‌شان، «پرچمی» برای نشان‌دادن «اسلامی» بودن جامعه، گاه به عنوان «پرچمی» برای مدرن بودن ایران، و گاه همچون «پرچمی» برای «استقلال‌خواهی قومیتی» و... استفاده شده است. از این رو به نظر می‌رسد برای دستیابی زنان به کنترل بر پوشش‌شان، اتفاق می‌بایست از درگیرکردن پوشش و بدن زنان در رقابت‌ها و منازعات گروه‌های مختلف سیاسی، پرهیز کرد. زیرا درگیرکردن بدن و پوشش زنان در منازعات سیاسی، نمی‌تواند «منطق اصلی» تحمیل حجاب اجباری (منطقی که مساله پوشش زنان را نه موضوعی خصوصی و مربوط به زنان، بلکه مساله‌ای سیاسی می‌داند) را هدف بگیرد، آن را از درون بی‌معنا سازد و موتور محرک‌اش را از کار بیاندازد. چرا که اساس حجاب اجباری از دل همین درگیری‌ها و منازعات سیاسی بر جامعه تحمیل شد و گروه‌های تندروی اسلامی، «حجاب» را به پرچم و «هویت سیاسی» خود و نمادی برای «اسلامیت جامعه» تبدیل کردند (در مقابلِ نمادسازی رقیب‌شان که از آن، برای نشان دادنِ «مدرنیت جامعه» استفاده کرده بود) و تنها چند ماه پس از به قدرت رسیدن، آن را بر تمامی جامعه حاکم کردند. حال اگر قرار باشد، باز هم گروه‌های سیاسی دیگری، «بی حجابی» را به عنوان پرچم و «هویت سیاسی» برای خود و دستیابی به قدرت تبدیل کنند (مثلن آن را در ارجاع به گذشته، به عنوان نمادی سیاسی و هویتی برای «مدرن نشان دادن» بازتولید کنند) نه تنها نمی‌تواند منطقِ «تحمیل و اجبار به خاطر اهداف کلان سیاسی» را ابطال کند بلکه به بازتولید انگیزه‌ی سیاسی مدافعان تحمیل حجاب منجر می‌شود و درگیری‌ها در این زمینه را افزایش و خشونت‌بارتر می‌سازد. در واقع با چنین روی‌کردی، نقد حجاب اجباری، به جای آن که بر هسته‌ی اصلی‌اش

یعنی نقد «تحمیل و اجبار» متمرکز شود به مسالهی فرعی «حجاب/بی‌حجابی» تقلیل می‌یابد و به جای آن که «ارزشی بدیل» را جای‌گزین کند، عملن «آن روی دیگر سکه‌ی ارزشهای موجود» را بازآفرینی می‌کند.

از سوی دیگر با چنین روی‌کردی به جای آن که بر راه‌کار اصلی «مبارزه با حجاب اجباری»، یعنی خارج کردن این سلاح از دست دولتها و سوق دادن‌اش به حوزه‌ی خصوصی شهروندان (کنترل آن توسط خود زنان)، تمرکز یابد، این موضوع را همچنان در حوزه‌ی سیاسی نگه می‌دارد در نتیجه، هر دوره‌ای که درگیری‌های سیاسی حاد می‌شود مجدداً این پرچم توسط گروه‌های سیاسی هر دو سوی منازعه، برافراشته می‌شود. (11) هم از این رو تحول اساسی برای به دست‌گیری کنترل زنان بر پوشش‌شان، زمانی تحقق خواهد یافت که اساسن این مساله از حوزه‌ی سیاسی و دولتی، به حوزه‌ی شخصی رانده شود.

بالاخره یک روزی باید این دور تسلسل پایان یابد و استفاده از «پوشش زنان» برای پیشبرد اهداف سیاسی دولتها و گروه‌ها، از فرهنگ سیاسی جامعه رخت بربندد. آن هم در جوامع پرتنش، بی‌ثبات و «دولت محور» مانند ایران که به نظر می‌رسد فرهنگ سیاسی جامعه‌ی ما به جای یافتن سازوکار هم‌زیستی میان گروه‌های مختلف مردم (با نگرش‌ها و عقاید و سبک‌های مختلف زنده‌گی) به طور تاریخی به دنبال آن است که هر چند سال یکبار، با پرداخت هزینه‌های سنگین، بخشی از جامعه را بر بخشی دیگر حاکم کند و اگر قرار باشد این جابه‌جایی‌ها همواره حول «پرچمی مزین به یک نوع پوشش خاص زنان» پی‌گیری شود، طبعن هیچ‌گاه زنان از قشرهای مختلف و گروه‌های متنوع عقیدتی به طور واقعی به کنترل بر پوشش خود دست نخواهند یافت و نسل‌های آینده زنان هم از ترکش‌هایش صدمه خواهند دید.

19 ژانویه 2019

منتشر شده در:

[/https://noushinahmadi.wordpress.com](https://noushinahmadi.wordpress.com)

پا نوشت‌ها :

1- دختران خیابان انقلاب و ظهور کنش‌گران جدید اجتماعی، 15 اسفندماه 1396: <http://yon.ir/rJtBz>

چرا حرکت دختران خیابان انقلاب گسترش نیافت، 27 آذرماه ماه 1397:

3- بیشک اگر حرکت دختران خیابان انقلاب واقعن تاثیرگذار و مهم نبود، بررسی آن از زوایای گوناگون نیز اصلن ضرورتی نمی‌یافت. اما برخی از ما، به دلیل تعلق شدید عاطفی‌مان به حرکت دختران خیابان انقلاب، این حرکت را کاملن از بستر مادی و اجتماعی‌اش جدا می‌کنیم و ناخواسته به آن نوعی تقدس می‌بخشیم، گویی برای حمایت و دفاع از این حرکت، نیاز داریم که آن‌را منزّه بدانیم. این در حالی است که ایجاد هاله‌ای از تقدس، گرداگرد حرکت‌های اجتماعی و مدنی، اتفاقن می‌تواند آن حرکت‌ها را مسخ و سترون کند و از گسترش باز دارد چرا که گویی فقط «قهرمانان» و زنان «استثنایی» امکان پیوستن به چنین حرکتی را دارند! وقتی هم به دلایل بسیار، گسترش نیافت به جای آن‌که به جست‌وجوی دلایل‌اش باشیم، به نوعی رفع مسوولیت می‌کنیم و می‌گوییم که این حرکت، اصلن سمبولیک بوده و لزومی ندارد که گسترش پیدا کند! از سوی دیگر، تعلق شدید عاطفی و پوشاندن لباس تقدس بر این حرکت‌ها، فضا را ناخواسته چنان قطبی می‌کند که گویی یا باید له و یا علیه آن بود، و بنابراین انگار نمی‌توان و نباید فراتر از این دو قطبی‌سازی، آن را مورد بررسی قرار داد و برای حرکت‌های آینده از آن درس گرفت!

4- برای مثال یکی از دلایلی که اقشار متوسط شهرهای بزرگ به طور گسترده به حرکت‌های اعتراضی دی ماه سال 1396 نپیوستند، احتمالن ناشی از «خودآگاهی انباشته از تجربه‌های سیاسی مختلف آن‌ها» نسبت به شهرهای کوچک بوده است؛ تجربه‌هایی که مانع از آن می‌شد به شکلی وسیع به حرکت‌هایی بپیوندند که فضای «ابهام آلود» سیاسی حول آن شکل گرفته بود. چرا که به هر حال ساکنان شهرهای بزرگ به ویژه اقشار متوسط آن، در طول دهه‌ها، امکان آزمون و خطای سیاسی در حرکت‌های گوناگون مدنی و سیاسی را بیش از ساکنان شهرهای کوچک داشته‌اند. هم‌چنین به دلیل برخورداری‌شان از دایره‌ی وسیع‌تر امکانات و انتخاب گزینه‌ها، با وسواس و سبک و سنگین کردن‌های بیشتر به حرکت‌های مختلف می‌پیوندند. از سوی دیگر همان‌طور که در مقاله‌ی پیشین اشاره شد، نسل میانی که عمدتن هدایت‌گر تحولات در ایران امروز هستند، به دلیل تجربه‌های ناموفق سیاسی گذشته‌شان اساسن به حرکت‌های سیاسی‌شده‌ی توده‌وار و غیرشناسنامه‌دار، با شک و تردید می‌نگرند.

5- عوام‌گرایی یا پوپولیسم، آموزه و روشی سیاسی است در جانبداری، یا طرفداری نشان دادن از حقوق و علایق مردم عامه در برابر گروه

نخبه. (ویکی‌پدیا)؛ در مورد رشد گرایش‌های پوپولیستی در کشورهای غربی، می‌توان به مجموعه ترجمه‌های عرفان ثابتی در سایت آسو مراجعه کرد.

6- این نوع بازنمایی سیاسی و گردآوردن همه‌ی مسایل زنان حول یک خواسته‌ی «اصلی» مانند مساله‌ی حجاب، در فردای ایران نیز مشکل‌ساز خواهد بود، زیرا با توجه به آن که بحث لغو اجباری بودن حجاب از سوی حکومت‌ها به نوعی در میان اکثریت جامعه به یک ارزش تبدیل شده است، در هر دگرگونی بزرگ بدیل‌ساز در آینده، خواه ناخواه بساط حجاب اجباری برچیده خواهد شد، ولی مشکل اینجا است که وقتی به این گونه بازنمایی شود که گویی «همه‌ی خواسته‌های زنان» با تحقق این خواسته‌ی اصلی، حل و فصل می‌شود، بنابراین بقیه‌ی مطالبات زنان در سایه‌ی آن، می‌تواند مورد بی‌توجهی قرار بگیرد چرا که سیاستمداران به راحتی ادعا خواهند کرد که با لغو اجبار حجاب، زنان را به تمام خواسته‌هایشان رسانده‌اند!

7- نیره توحیدی، در مصاحبه‌ای با کیهان لندن در مورد حرکت دختران خیابان انقلاب می‌گوید: «برای تقویت و تداوم این کمپین بهترین رویکرد این است که از این زنان مبارز و حوطلب حمایت شود، تنوع و تکرار آنها به رسمیت شناخته شود، به آنها قیم‌مآبانه برخورد نشود، جناح‌ها و گروه‌های سیاسی مختلف سعی نکنند از این حرکت به اصطلاح امتیاز بگیرند و آن را به سمت جریان‌ات سیاسی خود بکشانند.»
<http://yon.ir/LkIdV>

8- به قول «آصف بیات» (که تحقیقات بسیاری در چند و چون شکل‌گیری و نتایج بهار عربی کرده است) در نبود «ایدی‌های انقلاب» جنبش مصر که با این شیوه‌های جدید کنش‌گری به وجود آمد، در نهایت توانست به «انقلاب اصلاحاتی» تبدیل شود. انقلاب‌های اصلاحاتی، انقلاب‌هایی است که باور آصف بیات از لحاظ تاکتیکی چشم‌گیر بودند اما از اندیشه‌های انقلابی و چشم‌اندازی برای تغییر بی‌بهره ماندند.
<https://www.radiozamaneh.com/419778>

9- رجوع کنید به مقاله‌ی «نمودهای کنشی یک انقلاب بی‌کنش»، به قلم محمدرضا نیکفر.
<https://www.radiozamaneh.com/374897>

10- نگارنده با هیچ یک از گرایش‌های سیاسی موجود، مخالفت خاصی ندارد، چرا که همه می‌دانیم گرایش‌های اجتماعی و سیاسی مختلف، نماینده‌ی بخش‌های مختلف جامعه هستند که باید حضور و فعالیت آزاد

همه‌گی‌شان در جامعه تضمین شود، اما تمرکز در این مقاله بر آن است که هر هدفی، ابزارهای متناسبی را می‌طلبد، و در صورت شناختن صحیح این ابزارها، و تحمیل هدفهایی نامتناسب، نه تنها به بالنده‌گی آن حرکت و ارتقای جامعه مدنی کمکی نمی‌کنیم، بلکه نمی‌توانیم با این ابزارها، به این هدفهای نامتناسب، هم دست یابیم.

11- ورود بحث «پوشش زنان» به عرصه‌ی منازعات سیاسی در جهان اسلام، به نوعی مشابه ورود بحث «سقط جنین» به عرصه‌ی منازعات سیاسی در جهان مسیحیت بوده است. در برخی از کشورهای غربی سقط جنین به طور تاریخی به منازعات سیاسی ورود پیدا کرده بود، به طوری که حتی امروز هم حق سقط جنین زنان به یکی از بهانه‌ها برای بازگشت «پوپولیست‌های راست» به عرصه‌ی قدرت تبدیل شده است. برای نمونه می‌بینیم که مثلن در آمریکا، دونالد ترامپ در کارزار انتخاباتی‌اش به حمایت از لغو قانون آزادی سقط جنین می‌پردازد، و یا جرج دبلیو بوش در سال 2003 دستور می‌دهد حکم آزادی کامل سقط جنین که توسط بیل کلینتون صادر شده بود، لغو گردد. البته در کشورهای غربی از آن جایی که سازوکارهای دموکراتیک در چالش میان نیروهای سیاسی، مساله‌ای جا افتاده است، ما شاهدیم که مثلن در همین یکی دو سال اخیر حق سقط جنین که مانند حق انتخاب پوشش، موضوعی مربوط به حق کنترل زنان بر بدنشان است، در کشورهایمانند ایرلند یا آرژانتین به «رفراندوم» گذاشته می‌شود. می‌خواهم بگویم که وقتی برخی از حقوق مربوط به زنان، به شکل تاریخی به عرصه‌ی منازعات گروه‌های سیاسی وارد می‌شود، در «بهترین حالت‌اش» به ناگزیر به «رفراندوم» هم می‌کشد! و در بدترین حالت، مثل جامعه‌ی ما در دور تسلسلی گرفتار می‌شود که گویی از آن، راه خروجی متصور نیست.

کند و کاوی درباره فدرالیسم از منوچهر صالحی



این روزها سخن درباره فدرالیسم در ایران از ژرفای گسترده‌ای برخوردار گشته است. از یکسو سازمان‌های سیاسی قوم‌گرا که بیشترشان با کمک‌های مالی و لجستیکی دولت‌های منطقه‌ای ضد جمهوری اسلامی به‌وجود آمده‌اند، هم‌صدا می‌کوشند با طرح پروژه «قوم فارس» به مثابه «قوم ستمگر» در جهت تجزیه ایران گام بردارند و از سوی دیگر سخن سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهور پیشین ایران مبنی بر این که «شاید در حال حاضر مناسب نباشد، اما مطلوب‌ترین شیوه حکومت مردمی اداره فدرالی است»^[1]، سبب شده است تا برخی از مخالفان پروژه دولت فدرال به او بتازند و حتی سید جواد طباطبائی که در ایران استاد دانشگاه و نظریه‌پرداز «ایران‌شهری» است، در نوشته‌ای به خاتمی تاخته و از او خواسته است تا نظرش را «محترمانه»^[2] پس بگیرد. آدمی که در غرب تحصیل کرده و باید با الفبای دموکراسی غربی آشنا باشد و بداند که آزادی گفتار و نوشتار بخشی از حقوق طبیعی مردم است، از رئیس‌جمهور پیشین ایران می‌خواهد نظرش را پس بگیرد، چرا؟ چون این کارشناس «ایران‌شهری» اندیشه دولت فدرال را برای پایداری پروژه ایران‌شهری خویش خطرناک پنداشته است.

دوم آن که محمد خاتمی با خواندن کتاب «دموکراسی در آمریکا»^[3] آلکسی توکویل با الفبای دموکراسی مدرن آشنا شد و چون دموکراسی ایالات متحده از همان آغاز دارای ساختاری فدرال بود، توکویل آنرا به‌ترین ساختار دموکراسی پنداشت و محمد خاتمی نیز بنا بر برداشت خود از اثر توکویل فدرالیسم را مطلوب‌ترین شیوه حکومت مردمی می‌داند. دیگر آن که بررسی‌های ما نشان می‌دهد که این سخن خاتمی خطا نیست، زیرا دولت فدرال دموکراتیک در مقایسه با دولت دموکراتیک متمرکز سطوح بیشتری را برای دخالت‌گری مردم در سیاست و اداره جامعه در اختیار مردم قرار می‌دهد.

با توجه به چنین وضعیتی در این نوشتار می‌کوشیم دولت فدرال را مورد بررسی قرار دهیم تا بدانیم سازمان‌های قومی ایران با چه هدفی پروژه «خودمختاری منطقه‌ای» را رها کرده و خواهان تحقق دولت فدرال در ایران گشته‌اند؟

واژه شناسی

فُـدوس^[4] واژه‌ای لاتینی است که در آغاز سوگند معنی می‌داد. فُـدرا^[5] جمع این واژه است که در روم باستان به معنی قرارداد

بود. بعدها رومی‌ها قراردادهائی را که میان دولت‌ها بسته می‌شد فُدرِا نامیدند و از این واژه دو اصطلاح فدراسیون و کنفدراسیون را ساختند، زیرا در آن دوران اقوامی در مناطقی زندگی می‌کردند که نه مستعمره روم بودند و نه ضمیمه امپراتوری شده بودند. به‌همین دلیل مردمی که در این سرزمین‌ها می‌زیستند، از حقوق شهروندی رومی‌ها برخوردار نبودند و در عین حال حقوق شهروندی‌شان بیشتر از حقوق شهروندی مردم مستعمره نشین‌های جمهوری روم بود. رومی‌ها سرزمین‌های را که نه بخشی از امپراتوری و نه مستعمره جمهوری روم بودند، اما بنا بر قرارداد متحد جمهوری روم بودند را فُدرِا می‌نامیدند. حاکمان این سرزمین‌ها بنا بر قراردادی که با روم امضاء کرده بودند، باید در هنگام جنگ سپاه در اختیار ارتش روم قرار می‌دادند. بعدها، یعنی در دوران مهاجرت اقوام در اروپا، از آن‌جا که دولت روم قادر به جلوگیری از نفوذ مهاجران به درون سرزمین‌های خود نبود، به بخشی از اقوام ژرمن اجازه داد بدون برخورداری از حقوق شهروندی رومیان، در آن سرزمین ساکن شوند. در آن زمان این اقوام را نیز فُدرِا نامیدند. همچنین در سال‌های پایانی دوران باستان چون به تدریج ارتش روم از رومی‌ها و غیررومی‌ها تشکیل شده بود، قوانین حاکم در ارتش نیز حقوق فُدرِا نامیده شد.

مناطق مستعمره هر چند دارای حکومت‌های منطقه‌ای بودند، اما توسط فرماندهان ارتش روم اداره می‌شدند. در این سرزمین‌ها قوانین محلی تا زمانی که با منافع دولت روم در تضاد قرار نداشتند، می‌توانستند توسط حکومت‌های محلی اجراء شوند. در عوض در سرزمین‌هایی که مستعمره روم نبودند، فقط قوانین آن حکومت‌ها معتبر بودند و قانون روم نقشی بازی نمی‌کرد. با جذب مناطق مستعمره در امپراتوری و برخورداری مردم این مناطق از حقوق شهروندی روم، حاکمان این مناطق از حقوق ویژه‌ای برخوردار شدند، به گونه‌ای که امپراتوران جدید فقط با تأیید اکثریت شهریان ایالت‌ها می‌توانستند برگزیده شوند. به این ترتیب چون گستردگی سرزمینی سبب تنوع قومی امپراتوری روم شد، در نتیجه می‌توان برای اداره آن سرزمین پهناور در بطن ساختار سیاسی آن امپراتوری رگه‌هایی از ساختار دولت فدرال را یافت.^[6]

اندیشه دولت فدرال

دیگر آن که اندیشه دولت فدرال مدرن توسط مونتسکیو و پرودن در فرانسه، یعنی در کشوری تدوین شد که ساختار سیاسی آن نه در گذشته و نه اکنون هیچ نشانی از دولت فدرال نداشت و ندارد. مونتسکیو پیش از انقلاب کبیر فرانسه و پرودن پس از آن انقلاب می‌زیستند و

بنابراین از دو جنبه مختلف، یعنی مونتسکیو فدرالیسم سیاسی و پرودُن فدرالیسم اقتصادی را طراحی کردند.

مونتسکیو در سفری که در سال ۱۷۲۸ به آلمان کرد، در این سرزمین با ساختار دولت‌های کوچک و مستقل از هم که با هم دولت بزرگ‌تری را به وجود آورده بودند، آشنا گشت و در یادداشت‌های خود این کشور را «دولت فدرال آلمان» نامید، در حالی که آلمانی‌ها در آن دوران سرزمین خود را «امپراتوری مقدس روم ملت آلمان» [7] می‌نامیدند، آن هم به این دلیل که این سرزمین‌ها تا پیش از فروپاشی امپراتوری روم، بخشی از سرزمینی بودند که پس از فروپاشی امپراتوری روم در سده ۱۰ میلادی به وجود آمد که خود را «امپراتوری مقدس روم» نامید و در آن دین کاتولیک دین رسمی بود. تقریباً تمامی سرزمین‌های آلمان که در آن حکومت‌های کوچک وجود داشتند، بخشی از «امپراتوری مقدس روم» بود و پس از فروپاشی آن امپراتوری شاهزاده‌نشین‌های آلمان برای حفظ استقلال خود به این نتیجه رسیدند که باید با هم متحد شوند و در نتیجه اتحادیه‌ای را به وجود آوردند که خود را «امپراتوری مقدس روم ملت آلمان» نامید. این شاهزادگان با هم شورائی تشکیل دادند که در آن از میان خود یکی را به عنوان پادشاه مادام‌العمر برمی‌گزیدند. اما این شاه برخلاف شاهان کشورهای دیگر که از قدرت مطلقه برخوردار بودند، دارای حقوق محدودی بود. به همین دلیل نیز مونتسکیو در کتاب نهم از «روح القوانين» با برجسته ساختن دولت فدرالی که در آن دوران در هلند، سوئیس و آلمان وجود داشت، گزینه تازه‌ای از ساختار دولت مدرن را طراحی کرد که بر اساس آن شاهان اروپا دیگر نمی‌توانستند از قدرت مطلقه سلطنتی برخوردار شوند تا بتوانند هر سه قوه مجریه، مقننه و قضائی را در کنترل خود داشته باشند. [8] مونتسکیو پنداشت با ایجاد دولت فدرال می‌توان بخشی از قدرت مطلقه دولت مرکزی را به دولت‌های خُرد سپرد و به این ترتیب آسان‌تر استقلال این سه قوه از یکدیگر را تحقق بخشید. هر چند پروژه دولت فدرال در فرانسه تحقق نیافت، اما اندیشه دولت فدرال و جدائی قوای مجریه، مقننه و قضائیه که توسط مونتسکیو تئوریزه شده بود، به اصول قوانین اساسی ایالات متحده آمریکا، کانادا و استرالیا بدل گشت. [9]

برخلاف توکویل که مخالف سیستم سیاسی دولت تمرکزگرا بود، پرودُن هم‌زمان به نقد دولت تمرکزگرا و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری پرداخت. او در نقد انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه نوشت آن انقلاب باید همه چیز را نابود می‌کرد تا بتوان نظم نوینی را به وجود آورد، اما نتوانست

مناسبات نوینی را سازمان‌دهی کند. به باور پرودُن جامعه پساانقلاب فرانسه گرفتار رخدادهای تصادفی مناسبات اقتصاد سرمایه‌داری و آنارشیزم سیاسی گشت. دولت مرکزی به نام حفظ وحدت ساختگی خلق توانست هر بخشی از مردم را که «مزاحم» خود تشخیص می‌داد، سرکوب کند.

از آنجا که پرودُن بر این باور بود که انسان‌ها خواستار آزادی و حاکمیت فردی خود هستند، در سال ۱۸۶۳ کتاب «درباره اصول فدراتیو و ضرورت بازسازی حزب انقلابی» [10] را انتشار داد و در آن با پیدایش دولت‌های یکپارچه متمرکز ملی در اروپا مخالفت کرد، زیرا بر این باور بود که چنین دولت‌هایی خواهند کوشید قدرت مرکزی را با تمرکزافزایی به ابرقدرت بدل سازند و در نتیجه از یکسو خودگردانی بسیاری از گروه‌هایی را که در درون کشور در حوزه اقتصاد و جامعه فعال هستند، نابود خواهند کرد و از سوی دیگر در سیاست خارجی نیز خواهند کوشید اختلافات خود را با خشونت و قهر پی‌گیری و «حل» کنند، زیرا هدف چنین دولت‌هایی تحقق امپراتوری پهناور و قدرقدرت است. برای برون‌رفت از این وضعیت پرودُن با بهره‌گیری از اندیشه روسو از «قرارداد اجتماعی» نوینی سخن گفت که بر اساس آن باید نیروهای مولده، یعنی کارگران با هم متحد شوند و فدراتیوهای خودگردان کشاورزی - صنعتی را در سطح شهر و روستا و ایالت‌ها به وجود آورند تا به جای فروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران با عضویت در تعاونی‌ها خود از سود کار خویش بهره‌مند گردند. این نهادهای فدراتیو در سطح ملی با هم فدراسیون و در سطح اروپائی کنفدراسیون تعاونی‌های کشاورزی و صنعتی را می‌توانستند به وجود آورند. بنا بر باور پرودُن با ایجاد دولت فدرالی که مبتنی بر فدراتیوهای کشاورزی و صنعتی است، دولت مرکزی نمی‌تواند آزادی‌های فردی را تهدید کند و خود را ورای جامعه قرار دهد.

به این ترتیب می‌بینیم که مونتسکیو از دولت فدرال و پرودُن از فدراتیوهای کشاورزی و صنعتی و به عبارت دیگر از فدرالیسم سیاسی-اقتصادی سخن گفته‌اند که هر چند با هم توفیر بسیار دارند، اما در عین حال در مراحل به هم وابسته‌اند، زیرا فدراتیوهای تولیدی پرودُن بدون قانون‌گذاری دولت فدرال در سطح ملی و دولت‌ها در سطح اروپا نمی‌توانند به زندگی خود ادامه دهند و در نتیجه رد پای دولت فدرال مونتسکیو در تئوری «فدراتیو» پرودُن دیده می‌شود. و هرگاه دولت مرکزی بازیچه سرمایه شود، در آن صورت می‌تواند بازیچه نیروهای دیگری که در جامعه حضور دارند، نیز بگردد. بنابراین این باور

به وجود آمده است که هرگاه بتوان مرکز را تصرف کرد، در آن صورت می‌توان همه‌چیز را اصلاح نمود.

یادآوری این نکته نیز مهم است که پرودُن «فدراسیون» را همان «سوسیالیسم» می‌پنداشت و در نتیجه سوسیالیسم پرودُنی از ساختاری فدرال برخوردار بود. چکیده‌ی اندیشه «اصل فدراتیو» پرودُن آن است که برای از میان برداشتن تضادی که میان «آزادی» و «قدرت» [11] وجود دارد، به قراردادی نیاز است که بر اساس آن بتوان میان این دو قطب نوعی تعادل به وجود آورد. چنین قراردادی باید میان «فدراتیوها» و دولت فدرال بسته شود با هدف تنظیم رابطه این دو قطب با هم. در این رابطه هیچ یک از دو قطب نباید از ابزار برتری جویانه نسبت به قطب مخالف خود برخوردار باشد. [12]

پیدایش دولت‌های فدرال

نخستین دولت‌های مدرن فدرال در اروپا (سوئیس، هلند، آلمان) به وجود آمدند، یعنی در این سرزمین‌ها دولت‌های فدرال سنتی به تدریج به دولت‌های فدرال دمکراسی پارلمانی بدل گشتند. همچنین با بررسی تاریخ دیده می‌شود که دولت‌های فدرال می‌توانند به ۴ گونه تحقق یابند که عبارتند از:

1. پیوستن چند دولت مستقل به هم با هدف ایجاد دولتی بزرگ‌تر که دولت‌های فدرال سوئیس و آلمان و تا حدی ایالات متحده آمریکا به این‌گونه ایجاد شدند.
2. یک دولت مرکزی قدرقدرت بنا بر مصالح ملی خویش به تدریج بخشی از حقوق خود را به ایالت‌ها واگذار کند. دولت‌های فدرال اتحادیه پادشاهی بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی، بلژیک و اسپانیای پس از فرانکو چنین نمونه‌هایی هستند، یعنی در این کشورها برای کاهش تنش‌های اجتماعی دولت مرکزی مجبور به تقسیم بخشی از قدرت سیاسی خویش به دولت‌های ایالتی یا استانداری‌ها گشت.
3. برخلاف اراده دولت مرکزی، در نتیجه دخالت قدرتی بیگانه، در بخشی از یک کشور دولتی خودمختار به وجود آید که نمونه آن را در دوران جنگ جهانی دوم در ایران دیدیم. دولت شوروی با کمک ارتش خود که بخشی از خاک ایران را اشغال کرده بود، کوشید در آذربایجان و همچنین در بخشی از کردستان ایران دولت‌های خودمختار به وجود آورد با هدف جدائی و پیوند «داوطلبانه!» این دولت‌ها به اتحاد جماهیر شوروی.

4. و یا آن که در نتیجه دخالت قدرتهای بیگانه دولت فدرال جدیدی به وجود آید که تازه‌ترین نمونه آن ایجاد دولت هوسنی و هرزگونیا در بخشی از یوگسلاوی سابق است که در آن سه گروه قومی برخلاف خواست و اراده خود باید دولتی فدرال تشکیل می‌دادند.

پیدایش و کارکرد دولت فدرال

ساختار سیاسی دولت‌های فدرال دمکراتیک هر می یا پله‌ای است، یعنی در بالاترین پله دولت مرکزی قرار دارد و یک پله پایین‌تر جایگاه دولت‌های ایالتی است. در کشورهای کوچک دولت‌های ایالتی به فرمانداری‌ها تقسیم می‌شوند که شهرها و روستاها را در بر می‌گیرند، اما در کشورهایی که پهناور و پر جمعیت‌اند، دولت‌های ایالتی به استان‌ها و فرمانداری‌ها تقسیم می‌شوند. در دمکراسی‌های پارلمانی، پارلمان فدرال دولت مرکزی را اداره و کنترل می‌کند. همچنین دولت‌های ایالتی توسط مجلس‌های ایالتی تعیین و کنترل می‌شوند. مجلس‌های فرمانداری‌ها و انجمن‌های شهر و روستا سرنوشت سیاسی و اداری این بخش‌های اداری را تعیین می‌کنند. به این ترتیب دخالت دولت مرکزی و همچنین دولت‌های ایالتی محدود است، زیرا مناسبات دمکراتیک در رده‌های سیاسی مختلف این امکان را به وجود می‌آورد که مردم هر منطقه‌ای در تعیین سرنوشت سیاسی و اداری خویش نقشی تعیین‌کننده داشته باشند، یعنی چون مردم از حق‌گزینش نمایندگان پارلمان فدرال، پارلمان ایالتی، پارلمان فرمانداری و انجمن‌های شهر و روستا برخوردارند، در نتیجه درجه مشارکت آن‌ها در تعیین سرنوشت خویش بیشتر و ژرف‌تر است.

البته چشم‌ها را نباید بر کمبودهای دمکراسی پارلمانی بست، زیرا در این سیستم مردم فقط هر چند سال یک‌بار می‌توانند با رأی خود ترکیب سیاسی پارلمان‌ها و انجمن‌ها را تعیین کنند. البته در برخی از دولت‌های فدرال همچون سوئیس این امکان وجود دارد که مردم با شرکت در همه‌پرسی‌ها درباره مسایل مختلف تصمیم بگیرند، اما این شیوه مشارکت مردم در امور سیاسی بنا بر قانون‌های اساسی بیشتر دولت‌های دمکراتیک ممکن نیست. امروزه حتی این باور وجود دارد که دمکراسی پارلمانی بهترین ساختار سیاسی است که سرمایه‌داری می‌تواند در محدوده آن منافع خویش را تحقق بخشد. همچنین برخی از پژوهش‌گران دمکراسی پارلمانی را دمکراسی نخبگان می‌نامند که بر اساس آن نخبگان جامعه با بهره‌گیری از امکانات مالی و رسانه‌ای که از سوی سرمایه‌داران در اختیار آن‌ها نهاده می‌شود، می‌توانند کرسی‌های

پارلمانی را به دست آورند و سیاست‌هایی را پیاده کنند که در خدمت منافع بلاواسطه سرمایه قرار دارد. در ایالات متحده آمریکا برای نخستین بار یک میلیارد (ترامپ) توانست به ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا برگزیده شود و با کاهش سقف مالیات‌ها برای سرمایه‌داران کلان از ۳۵٪ به ۲۱٪ زمینه را برای انباشت هر چه بیشتر سرمایه فراهم آورد. همچنین ترامپ با افزایش بودجه نظامی زمینه را برای رشد هر چه بیشتر صنایع نظامی این کشور هموار ساخت و سرانجام با خروج از برجام و دامن زدن به بحران سیاسی و تهدید نظامی توانست با بستن قراردادهای نظامی کلان با دولت‌های عرب خلیج فارس بخشی از درآمد نفتی این کشورها را جذب بازار داخلی آمریکا کند.

بنا بر پژوهش‌های فراوانی دولت فدرال دمکراتیک مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خویش را افزایش می‌دهد و همچنین رده‌های مختلفی را برای تصمیم‌گیری سیاسی به وجود می‌آورد که بر اساس آن هرگاه لایه‌های تصمیم‌گیری بالاتر بخواهند اراده خود را به مردم تحمیل کنند، می‌توانند با مخالفت و مقاومت لایه‌های پایین‌تر روبرو شوند.

همچنین در دولت‌های فدرال هر لایه‌ای دارای «قانون اساسی» خویش است. در قانون اساسی دولت فدرال (دولت مرکزی) حقوق شهروندی همه مردم تدوین شده است و در نتیجه نه تنها قوانین اساسی دولت‌ها و یا ایالت‌های خودگردان نباید در تضاد با مفاد آن باشند، بلکه در هیچ رده‌ای از تصمیم‌گیری‌ها نمی‌توان تصمیمی مخالف با اصول این قانون تصویب کرد. همچنین در دولت‌های فدرال، قدرت سیاسی بین دولت مرکزی، دولت‌های ایالتی، فرمانداری‌ها و شهرها و روستاها تقسیم شده است. دولت مرکزی سیاست‌های کلان، یعنی سیاست خارجی، سیاست‌های دفاعی، اقتصادی، مالی، پولی، فرهنگی، بهداشتی، خدمات اجتماعی، محیط زیست و ... را تصویب و اجراء می‌کند و مسئول حفظ و امنیت مرزهای کشور است و ارتش باید از دولت مرکزی تبعیت کند. در عوض پلیس که وظیفه آن تأمین امنیت درونی کشور است، به دولت‌های ایالتی سپرده شده است. دولت‌های ایالتی می‌توانند سیاست‌های اقتصادی (صنعتی، کشاورزی، خدماتی و ...)، فرهنگی، بهداشتی خود را تعیین کنند، اما این سیاست‌ها نمی‌توانند در تضاد با مصوبات دولت مرکزی باشند.

چکیده آن که با نگاه به تاریخ می‌توان دریافت که با توجه به وضعیت سیاسی و اقتصادی جهانی و منطقه‌ای، گاهی به نقش دولت مرکزی بسیار افزوده می‌شود و گاهی برعکس، دولت‌های ایالتی از حقوق سیاسی بیشتری برخوردار می‌شوند. به عبارت دیگر تقسیم قدرت سیاسی بین دولت مرکزی

و دولت‌های ایالتی دارای حرکتی پاندولی است.

همچنین هرگاه بخواهیم سود و زیان دولت فدرال را مورد بررسی قرار دهیم، می‌توان به این نتیجه رسید که در دولت‌های دمکراتیک فدرال به رده‌های مشارکت مردم در تصمیم‌گیری سیاسی افزوده می‌شود، بنابراین ساختار دولت فدرال باید گامی اساسی در جهت توسعه دمکراسی باشد. دیگر آن که با تحقق دولت‌های ایالتی مردمی که در حوزه‌های فرهنگی مختلف زندگی می‌کنند، بهتر می‌توانند زبان‌های مادری، فرهنگ بومی، سنت‌های قومی و دینی، آداب و رسوم خود را حفظ کنند و در جهت رشد و گسترش آن گام بردارند. دیگر آن که با تحقق دولت فدرال که اساس آن بر تمرکززدائی است، هم‌زمان نوعی وابستگی مابین دولت‌های ایالتی به وجود می‌آید، زیرا آن‌ها با پی بردن به ضرورت «با هم بودن» وجود دولت فدرال را متحقق ساخته‌اند و در عین حال با برخورداری از حقوق خودگردانی می‌توانند در جهت تمایز خویش از مابقی دولت‌های ایالتی گام بردارند، بدون آن که این تلاش سبب جدائی و فروپاشی دولت فدرال گردد.

اما تحقق دولت فدرال در کشورهایی که دارای ساختار دمکراسی محدودند، می‌تواند به‌جای گسترش پیوند ملی، با شتاب سبب تجزیه و جدائی یک دولت گردد. در دولت «سوسیالیستی» یوگسلاوی که در آن دمکراسی یا وجود نداشت و یا آن که دارای کم‌بودهای فراوان بود، دیدیم که چگونه با دخالت امپریالیسم تضادهای قومی به جنبه غالب بدل و سبب تجزیه آن جمهوری به چند دولت قومی کوچک گشت. همچنین در عراق که هنوز در آغاز روند تحقق دولت دمکراتیک است، دیدیم که چگونه دولت خودگردان کُردستان کوشید با برگزاری رفراندوم راه خود را از دیگر مردم عراق جدا سازد. در ترکیه نیز جنبش آزادی‌خواهانه کُردهای این کشور خواهان جدائی کامل مناطق کُردنشین از ترکیه است. در ایران نیز هم اینک با چندین سازمان قومی روبروئیم که هر چند در حرف خواهان تحقق دولت‌های خودمختارند، اما در عمل می‌خواهند با جدا شدن از ایران کشورهای مستقل خود را بنیان نهند.

ژوئن ۲۰۱۹

ادامه دارد

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

پا نوشتها :

<https://www.dw.com/fa-ir/iran/a-48708123> [11]

[2]

<https://www.khabaronline.ir/news/1261514>
-طبایطی- به-سید محمد-خا تمی-سخن-نسنجیده

[3] آلکسی دوتوکویل: «تحلیل دموکراسی در آمریکا»، ترجمه رحمت اله مقدم مراغه‌ای، انتشارات زوار، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۷. در این رابطه بنگرید به فصل ششم این کتاب (صفحات ۱۴۸ تا ۲۲۱ که دموکراسی فدرال ایالات متحده را مورد بررسی قرار داده است.

Foedus [4]

Foedera [5]

Thieme, Andre`: „Der Föderalismusbegriff im Wandel der [6]
Dresden 2007, Seite 21 “Zeiten

Das heilige Römische Reich deutscher Nation [7]

[8]

<https://www.sueddeutsche.de/politik/deutschland-reise-des-denkers-wie-montesquieu-den-foederalismus-entdeckte-1.2397182>

[9] مونتسکیو، «روح القوانين»، ترجمه و نگارش علی اکبر مهتدی، شرکت اقبال و شرکاء، تهران ۱۳۳۹، صفحات ۲۵۶ تا ۲۶۶

Proudhon, Pierre-Joseph: „Über das föderative Prinzip und [10]
die Notwendigkeit, die revolutionäre Partei wieder aufzubauen“
1863

Authority/ Autorität [11]

Proudhon, Pierre-Joseph: “Du principe fédératif et de la [12]
Nécessité de reconstituer le Parti de la Révolution”, 1863

در کارزارهای سی امین سالگرد ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو شرکت کنیم

از ترور سیاسی دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیر کل وقت حزب دمکرات کردستان ایران و همراهان وی کاک عبدالله قادری آذر، عضو کمیته مرکزی این حزب و دکتر فاضل رسول استاد دانشگاه در وین، سی سال می گذرد.



بدین مناسبت و به منظور گرامیداشت یاد آنها و به ویژه برای واداشتن دولت اتریش به پیگیری این پرونده، کارزارهای مختلفی توسط دو حزب دمکرات کردستان و حزب دمکرات کردستان ایران در وین و بروکسل سازماندهی شده است.

ما اعضای "همبستگی برای آزادی و برابری در ایران"، ضمن گرامیداشت خاطره چهره شناخته شده و برجسته سیاسی، دکتر قاسملو و همراهان وی، از عموم هموطنان می خواهیم در مراسم و برنامه های پیش بینی شده شرکت نموده تا یاد و خاطره آنها را زنده نگاه داشته و نگذاریم این پرونده، به دست فراموشی سپرده شود.

"همبستگی برای آزادی و برابری در ایران" *

دهم تیرماه 1398 - اول ژوئیه 2019

*- احزاب و سازمانهای تشکیل دهنده : کومه له زحمتکشان کردستان، شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، حزب مردم بلوچستان، حزب کومه له کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان، حزب دمکرات کردستان ایران، حزب تضامن دمکراتیک

اهواز، جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران، اتحاد دمکراتیک
آذربایجان - بیرلیک